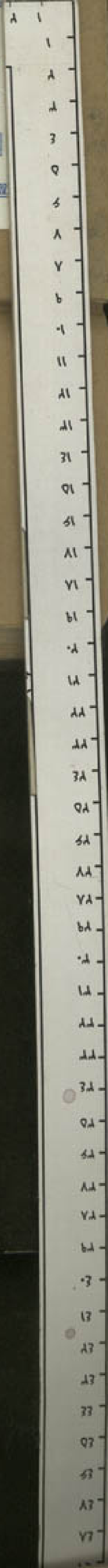
عارف افغانی

٨٦,٢,١









بسم الله الرحمن الرحیم

بر پیسرا ز دیگر جای عشقی باد
[illegible] اتشان از فارغانه
شوقی بر کرد دلم [illegible] پیسرانه
از طپیدن حلقه بر در میزنه
گنجها یان آتش بر فرق زدود
از شرر در خرمن آفاق دود
[illegible] پس از ذوق [illegible]
جلوه [illegible] در زیر پات
از دلم برخیزد و آه از [illegible] یار
جز ز تاب مهر از دریا [illegible]

[illegible] ابر [illegible]
چون دل [illegible] گل [illegible]
رنجهای [illegible]
نوبهاری [illegible]
باد دلم [illegible] عشق [illegible]
[illegible] پروانه
دور [illegible]
[illegible] ز دیده [illegible]
[illegible] و بر حسرت [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible] پیمان [illegible]
[illegible] از [illegible]

کاوش [illegible] میکند در دل [illegible]
نالم [illegible] از دل [illegible] اضطراب
[illegible] از دل [illegible] درجام [illegible]
از گل [illegible] میکند
عضو عضوم [illegible] میکند
از طپیدن [illegible] افروزد چراغ
لاله از [illegible] داغ
در [illegible] سینه‌ام [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] میکند
[illegible] میکند

صنما در غم عشق تو چه تدبیر کنم
تا بکی از غم تو ناله شبگیر کنم

[illegible]

لعل لبا از کوی سودای تو کی
وز بنا کوش کی گره سوادی
صبح و رخ کرده گل را رنگ چمن
بنا کوش کی چنین پر در چمن
از نگاه آن دو چشم سرمه گون
آب دریا قوت میکرد در تن
غمزه اش پر پیسته ناوک زن
خنده اش بر پور چشمه میزند
میتراود از بنا گوشش صفا
آه از این آینه و مهتاب زنا
صبح و شام و نستر زن پر دامنش
کشته بوی یاسمن دیوانه اش
غیر از سودای کاکلش سر گشته ایم
پیش رخسار تو بر زلف پریشان
از خیال پیر دهقان آن صنم
کشته تو در سر چشمم ای صنم
نهر صید زلف عالم گیر او
بوی گل دیوانه شد از بوی او
چشمه نور از رخش افتاده صفا
زلف و رنگ لعل کردند جفا
یکجا خط خوان از نهی
پیاز و از زلفش قد ما
پیشه اش از یک نگاه چشم صفا
بوسه از لب نوشش به تنها
صاف مروارید و در دانه چه
طرح لعل پیشه در دانه
سینه دل پر خون از غنچه تو
در صفا چشمه آب نبود
یاسمن پر یکدگر چو پیشه
شیر صبح قرص آتشه
بوی گل در چمن نهان
غنچه پیدا باغ و بستان
صفحه سیم تنگ جا
پاک از زلال صاف
چشمش از مو میان آنچه
خورشید از مهتاب
دهن تو غنچه بهتر از یاقوت
داده از نرگس لطف او قراری
کشته نرگس تو پیچ و تاب
از لب و رخسار تو در سر شکست
کو ز نرگس سیاب [illegible]
میزند صبح از رخش ساغر
چون کشید آفتاب از زلف
پیاز واز موج بحر زلال
چشمه ای در پستان لعل نوشین
خوش‌تر از شکر و زر بهشت دل
کوشه ابرو دل سنبل
دیدن دیده عقده جان
از ادای تو رخ تهای تو
از نرگس تو نقد جان
از چین چین و قیس
تا جهان تو جلوه از نرگس
از هوای تو رقص
نفس صبح در سر گردون
پر صبر از دامن بر بوی سمن
از صفای تو دل
عضو عضو تو نازنین
مست در دام
از خنده لاله و سنبل
لطف جا
سنگینه بار
بیگانه دل از زلف پیچان
منزه از یک خال
[illegible]
ز آتش گل رویت
روز و شب از دل تا رخ نگاه
زلف تو دل و دین را
آب حیوان است از لب تو
شد از عیب چشمم دیده
خار خار وصل جانان
نقد جان در تو در بر
پیش تو ای طالب
[illegible]
و حه

چشم احول جانرا که دار یکی
وز غرض کو بود خوا بد ... زنی
کعبهٔ ... ای از تو دلها کامیاب
وز تو زنهار آرزو و ...
ای نوا ساز مجلس تو
دی ... خانهٔ دولت تو
از تو جان ... مشغول
وز تو دولت ... وطن ...
پادشاهان جهان معشوق تو
عالم ... راه زلف تو
از فروغ روزن دلهای ...
سینه ... خانه ... از تو ...

لطف تو ... صد ... گیر
... و نامه ... روز روشن تو
از تو در ... چون ... تیغ
دی ... در ... ولی تیغ
از تو ... چنین ... کار
از تو ... دل ... دی
ای ... مجلس ... جان
از تو فرد ... جان
گر توانی چاره کن ... ورد
از ... سیخ ... ورد
چون ... از ... وصل
از ... از دوزخ ...

در هوا ... بازنان علک
... صحبت ... جهد
... دریا ... کوه ...
کمتر از خاشاکی ...
... مقصود ... از ...
با ... این راز ...
از خرد ... اگر جوید ...
... عقل ...

عقل ... پیدا ...
عالم ... دی درد
از خرد ... پدید ... کارها
از خرد ... شود ...

حجت عقلست ... ایمان
... برهان و صورت ... والفعال
... مقصود بینا
عقل ... اندیشه ...
عقل ... ازل ... ازان
... جهان
... فنا ...
عقل ... آمد ...
... ست ... نوی
... جهان ...
... عقل ...

عقل ... ایمان ...
... از ... خیال
... الجلیل
... عقل
... جان عقل
علم ... استدلال جان عقل
... عقل
... آمد ...
... ما
... جوید
... از
... عقل ...
... از ...

... جرخ
... افروز ...
... امید ...
... تکلیف ...
... عصیان ...
از تو ... آمیخته
... صواب
ای دلیل ... کعبه ... ماه
... از ...
خاک ... از ...
... فروغ ...
... از تو ...
عالم ...

دل ... از ... بال
عجز کمال ... شمال
لذت ... ب وصل ... کرنم
... صبح عید گردان ... سرم
قالبم ... در دم ... جای ... ترشت
در دو عالم ... تو در ... برشت
عقل ... شده ... حال از ... عشق
... کار ... گشته اسیر داغ عشق
... کرد ... آید ... بسیار کار
لیک ... در کاه عشق ... زار
... ماتم ... عشق ... پیر ...
کشتی ... تم ... هست در دریا ...

فرزند ... قهر ... از دو عشق
از کجا آید ... از دو عشق
بر ... کار ... از فرزانگی
... بردم ... دیوانگی
در جنون آید ... دادر ...
... از داغ وصل جانان بر ...
عشق ... با جنون ... ربط ...
از خرد ... جنون ... تر
باده ... جهان ... کار
... خان جرم وصل یار
مصلحت آموز ... فرزانه ...
طرف ... عشق ...

گر کلید چاره ... نماید بدست
می‌تواند قفل را در هم شکست
هر چه خواهی ... آید از و
کارهای بوالعجب آید از و
از جنون ... گرداب طوفان زدا
... جنون ... آسمان ...
... کس ... دیوانه جنون
از ... دیوانه جنون
از حدیث عشق شد جان ...
از خدا ... جنون ...
شد دلم از ... کار عشق ...
... هزاران ... درد

ای خدا خواهم ... دل ...
بار ... سر ... زد
... از ناله ... شد ...
... از ... دل ...
تا چو برق ... از ... دل ...
در هوای ... دل ...
از جنون جان ... عشق ...
... حجاب ... عاجز ...
... آمد ...
وانکه ... گشت ... درد ...
... اگر ... آمد ...
... از ... دل ...

... ایمان ... کفر ...
... ازو ... عجز ...
... ای ... خیال
... اسیر ... خیال
... جنون ...
ای تو ... بهار ...
عقل و ... عقل ...
ای ... تو ... جنون ...
... از تو ...
ای ... از ...
... و ...
از تو ... اتر ... جنون ...
... کن ...

... از ... ای ...
... عقل ...
ای ... داغ ...
... سودا ...
در ... بر ...
... دل ...
... بر ...
فارغ از ... صلح و ...
... عقل ... آمده
از داغ ... و ...
صبح ... از ... آرزو
ای تو ... و ...
... از ... آرزو

چشم تا از غفلت زدام خاک
تا در غم کرد ...
پا بر خوشی نکارد نام از کفر و دین
خوب کرد و صد ... از ... انگیز
از بهار و عاشق را رنگ و بو
از بهر ... دو مجنون کار چو
هر که عشق با بیمار ...
از تو آغاز کس باکی رسد
من هم از عشق ... گشتم
پست ... زن به گلچه ... ام
همچو داغ لاله ام از سوز درد
در چهار ... کسی ... مرد

دین و دل برد از ... رنگ
... چنان در سینه ... تنگ
در هوای لعل آن گل پیرهن
در دو ... شکر دو غنچه ام از کفر
طاقتم از نا ... کریبان ... طاق
ماه وصلم را برون از محاق
با جفا ... کرد ... کار عشق
کعبه ... کار عشق
عشق را ... اطوار عشق
... تیغ ...
ما ... از ... عشق
با همه روزی خوردم از خوان عشق
... از باران عشق

وصل اگر خواهی برو ... گزین
دیست ... برو ... عشق نو بین
عشق جان را ... جانان ... ست
در میان ... و گل ... ست
عاشق ... عشق را ... ست
خویش را ... در ... ست

عشق چه بود آن ... جان و دل
بلبل ... بار ... گل
پرده دار ... عشق
آب ... عشق
عشق چه بود ... دیده
عشق چه بود ...

بهار ... و صیقل ... آب
... نور ... دو
در ... اهل ... شده
در ... عشق
رونق ... کون و مکان ...
جام ... زان ... آینه
از فروغ عشق جان ...
از فروغ ... جان دل
چشم عالم ... و جان و دل
صورتی ... گل
... گل ... بهار
عشق ... و ... بهار
... از ... بهار

... از ... کلب ... سینه
... و ... سینه ... دل
عشق ... چه ... دل
عشق ... جان ...
عشق ... و ... آن
... ایمان ... عشق ...
... کمال
از فروغ عشق جان ... کمال
عشق ... دل
... عشق ...
... خصوص ... سیب
... ابر ...
... سیب ...

... عشق ... کرد و ... سی
از ... خیال ... آید
... آید
عشق معراج کمال ... عطر
عشق را ... آید
عشق ... آید
... نکند ... آید
خامه ... آید
سد ... ذوالفقار ... آید
... آب ذو ...
عشق ... بلبل ... خواند
زاهد ... ازخط
... غفلت ... از ...
... سیف ...

دل چو عاشق [illegible]
[illegible]
قطع امید از کسان [illegible]
[illegible]
گشت جانم معتکف در کوی عشق
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]
ایها المهجور [illegible]
از نوید وصل دل [illegible]
[illegible] از زلال خضر [illegible]
[illegible]

جان نوای دل [illegible]
رنگ [illegible] پروانه [illegible]
آمدم از شوق [illegible]
[illegible]
مرغ ما [illegible]
[illegible]
دین و ایمان جان و دل [illegible]

[illegible]

ای حریم صفا از صحبت کی باز
[illegible] شکسته دنانه [illegible]
او ز کفر و دین [illegible] ز شوق
تا سحر کردیم [illegible] زان [illegible]
ای خوشا عشق و خوشا [illegible] عشق
خطا ز ادمی بعد ز [illegible] عشق
[illegible] عارض جسم و ابرو زلف
[illegible] طلب [illegible] حال
ای [illegible] دل [illegible]
لیک [illegible] عشق [illegible]
[illegible] پروانه [illegible]
دید [illegible] شمع [illegible]

از فروغ [illegible] باده [illegible]
در میان باده و [illegible]
جذبه شوق [illegible] گریبان گیر [illegible]
از جهات [illegible]
بر زبان [illegible] عشق [illegible]
در هوای [illegible]
[illegible] پروانه [illegible]
با خود آمد [illegible]
دیده [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible] عشق [illegible]

گر چه [illegible] آتش [illegible]
لیک [illegible] در دل [illegible] قرار
[illegible] برق [illegible] کباب
آتش [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]
جذبه عشق [illegible]
در حقیقت [illegible] راه [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] جان [illegible]
خاطرم از علم [illegible]
[illegible]

از تو دوا [illegible]
[illegible] فضا [illegible]
[illegible] سوز [illegible]
خرابه [illegible]
[illegible]
[illegible] درد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سیلاب [illegible]

[illegible]
در [illegible] بر تیغ [illegible]
[illegible] خاطرم [illegible]
ز شوق [illegible] کردم [illegible]
[illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صفا [illegible]
[illegible]
[illegible] دل [illegible]

[illegible]
[illegible]
زبان [illegible]
[illegible]
[illegible] باغ [illegible]
[illegible]
[illegible] خزان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صفا [illegible]
[illegible]
عجب [illegible]
کمال [illegible]

ازین کهسار تا کرسی زر جرو
زمین تا آسمان گلشن نو
کند هردم تماشا را دو تو
تمام راه از ریحان سبز رو
رسیده تا به گردون شاخ جائی
ز عود بید و نسرین از بیاض
گلستان تازه گشته از نور تیج
نگر از صفا در عینک زرنیخ
نهال از برگ در عینک [illegible]
ز شوق دیدن گلها ز نرگس باغ
لاله بر غنچه از نعمت داغ
هوا ایمن ز حقان عیش و شادی
که مغز [illegible] از غنچه ارزاد

دخترا فرابی پیر و جوان
در و مهتاب وار ماه رو
شده برتاب خیابان تماشا
شده بریان خیابان ماه برجا
جو ابر غنچه تابان ماه عیش
ز جیب غنچه گلها بر طاوس
برنگ سرخ و زرد مسند
ز نور گل افروز [illegible]
ز ریحان و گل [illegible] سبزه
سر و رو بر سبز گلستان
نسیم بوی عنبر بر دامان
فرح بخش [illegible]
نسیم از بوی گلها [illegible]
وروده سرو و گلستان عطر [illegible]

داغ از عطر [illegible]
که و مینا [illegible]
هوا را خیز [illegible]
توان روح [illegible] چمن بیایی
فرو ده پیر [illegible]
بران آئینه [illegible]
بلبل از [illegible]
که خوش [illegible]
هوا ایمن [illegible]
که بر و دو گل [illegible]
آن [illegible]
ز بس [illegible] گلشن

لاله آسا رخ و دیگر محبوس
زمین کوه پر گل آل طاووس
ز تاب چشمه یا بوی [illegible]
ز بس لبخند گلهای [illegible]
بود غنچه گل [illegible]
بران گلدسته [illegible]
زمین در سبزه و سنبل [illegible]
بود گلی از صفحه [illegible]
دمی [illegible] گلستان زلف و لاله
زمین از [illegible]
ز شوق [illegible] گلها نیایا
جو سنبل آل طاووس [illegible]

عیان در لاله و دامان کوه
جو غنچه از کف [illegible]
به هر طرف [illegible]
کشاب [illegible] کوه
عجب کوی [illegible]
تنگ مهر [illegible]
فلک [illegible] دیده
کواکب [illegible]
ز بس [illegible]
جو کند [illegible]
بعد به [illegible]
جو طوق از کردن قمری [illegible]

فرخ جنس [illegible] از جهان
پیر از [illegible]
که از قوس قزح آن [illegible]
لحنه [illegible] کرده [illegible]
کند [illegible] لاله [illegible]
بچالش [illegible]
سنبل از قله آن کوه [illegible]
جو [illegible]
ز بالیدن [illegible]
عیان [illegible]
زمین در پایه [illegible]
برو [illegible]

نو غو از طراوت گرسنت را
که دو زند تشنه از مد فیض آب
جمال آستان باغ [illegible]
پر در سینه [illegible]
صفای پیرهن با ماه [illegible]
درو دشت گاه [illegible]
نسیم [illegible]
زبار [illegible]
گل صد برگ از آن خندان [illegible]
که صد آئینه [illegible]
ز رنگین [illegible]
عیان [illegible]

جان [illegible]
ز [illegible]
کرفته [illegible]
[illegible]
بر [illegible]
هزاران [illegible]
فلک [illegible]
زمین [illegible]
جو [illegible]
از [illegible]
برآورده [illegible]
دو دیده [illegible]

ز [illegible]
ز آب [illegible] صد فواره [illegible]
صنوبر [illegible] پرواز
[illegible]
فضا [illegible]
[illegible]
[illegible] بر بالین او
[illegible]
از [illegible] زمین [illegible]
ز [illegible]
همه از [illegible] جلوه [illegible]
[illegible]
گلاب [illegible]

نسیم از [illegible] عالم
[illegible]
[illegible] مهتاب [illegible] نور
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مانده [illegible]
[illegible]
[illegible] ابر بهار
[illegible]
ز شوق [illegible]
ز [illegible]

ز [illegible]
[illegible]
تعالی الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از دو ابر [illegible]
ز [illegible]
ز [illegible]
فضا [illegible]
[illegible]
ز دیده [illegible]
ز جوش [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
نسیم از [illegible]
ز جوش [illegible]
[illegible]
چراغ [illegible]
عیان [illegible]
جوانه [illegible]
[illegible]
بر افلاک [illegible]
زبس [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عشق تو زد آتش در سر عالم تیر بیحد
این برق فروزان شعله انداز نشد
گر باد برد بوی تو در عالم تیره
از رنگ چو گل بال برآرد پرنده
بر شکوه شهیدان تو حاجت نبود سنگ
صحرا شده در زیر زمین گنج کله
هر بوالهوسی قسم در نظر آید ز تو شهید است
شد در ره شوق تو زلیخا چو جاه
داغ تو چراغ شب هجران حکیمیت
یعقوب ترا پیرهن حیرت رسید
ای داغ دل از شمع رخت لاله زارها
یک گل ز باغ قدرت تو بهارها

شوقت به کوچه خفته بود آخر
در سینه ز خون بال زنبور که دارد
خار در پا از لطف تو در هجر تو خفته
جز گل نتوان گریه گلاب شراره
جز گریه فتنه مردم چشم زخم است
پروانه از نگاه تنیده تاره
شادم به هر که خجل یا دل تو
وصلت اگر چه هست نصیب سر نهاده
ای تو رخت آب گوهر حسن جلا
جز تو بسمل کرده و غارت دل
کس را که پیر و دستی از نور و قدرت
بر دو جهان سیم شده زر رخ فنده

یکی آنکه شد تمام پایان ز شوق تو
باشد در روز جاده سوزان قبیله‌ها
در دست عشق جای بحجاب بعد که هست
پیر در هوای لیلی مهرت قبیله‌ها
نیست به طینت به تیر آزاد
جوش غم با هر چه پیدا ز درون بی‌کار
گشته لعل تر از جگر گل بوی بهشت
شد غبار بعد مرده کشم کنار
جز رو بر در کرد ارباب کرم
[illegible] در پا پایه دیوار
هر پیر سالک [illegible]
[illegible]

در چمن جور فرو رفت از رگ سیمبران گلستان
[illegible] منقارها
[illegible]

[illegible]

[illegible]

نو بهار [illegible] چو خط [illegible]
بکف لاله دلم را که کند کباب [illegible]

از کوه [illegible] باد که دور کرد [illegible]
چندان که [illegible]
در دل [illegible]
باران [illegible]
ما در هوای وادی [illegible]
دامن [illegible]
الا [illegible]
در [illegible]
برخاک [illegible]
مهتاب [illegible]

علی گر [illegible]
[illegible] در دل [illegible]
[illegible]
[illegible] لاله در [illegible]
[illegible]
می رود [illegible]

[illegible] صفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
زاب [illegible]
در این [illegible]
[illegible]

مجاز تبسم گل [illegible]
[illegible] کرده [illegible] قطره [illegible]

ای [illegible]
[illegible]
تا خیال [illegible]
ما بیا [illegible]

در حریم چمن [illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible]

محمد [illegible]

[illegible]

کوکب طالع ... [illegible]
دو بیت ... [illegible]
کرده تا ... [illegible]
برق ... [illegible]

تا در کف ... [illegible]
بحر صدف ... [illegible]
عاشق ... [illegible]
... [illegible]
زهر ... [illegible]
حکمت ... [illegible]
... [illegible]
بگرد ... [illegible]

در بحر عشق ... [illegible]
توان ... [illegible]
از گریه ... [illegible]
باز ... [illegible]
... [illegible]
از ... [illegible] جلوه کند ... [illegible]

پاکیزه ... [illegible] نظاره ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] جلوه ... [illegible]
جواب آیینه ... [illegible]
دل از ... [illegible]
که ... [illegible]

... [illegible]
هر ... [illegible]

هر کرا دیدم ... [illegible]
کرد ... [illegible]
یا رب این ... [illegible]
... [illegible]
در تماشای تو دل ... [illegible]
خار هر وادی ... [illegible]
هر کجا ... [illegible]
هر ... [illegible]
... [illegible]
کرده تصویر ... [illegible]

... [illegible]

عشق ... [illegible]
ره آمد ... [illegible]
... [illegible] در جهان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

تو یا کز ماه رخسارت صفای ... [illegible] ... [illegible] زیر لبت ... [illegible]

از دلم چون ناله با قوت [illegible]
برق چون در خرمن [illegible]
از تحیر [illegible]
در دریا [illegible]

پیکر دارد عضو عضوی روی سوی کرد [illegible]
با پر خواب آلوده ام در خواب [illegible]
آستین بر گشت گل [illegible]
[illegible]
از نهادم [illegible]
مانند چون [illegible]
بیدل [illegible]
پیکر [illegible]

ماه نو در [illegible]
پیش تا دل چون گره [illegible]

بحر جا [illegible]
نقطه دو دایره [illegible]
گرچه دور [illegible]
جلوه [illegible]
دارم از درد [illegible]
گرچه از دور [illegible]
قسمتم قطره [illegible]
یا غم [illegible]
بر [illegible]
از خنده [illegible]

در میان [illegible]
در دم [illegible]
گرد [illegible]
نقش [illegible]
آسمان [illegible]
روز [illegible]
پیکر [illegible]
لاله [illegible]
هر که [illegible]
عاقبت [illegible]

[illegible] عاشق [illegible]

ز آفتاب عشق جانان [illegible]

هرچه آید

[illegible] از ناز [illegible]
[illegible] از تحیر [illegible]
[illegible] جوش [illegible]
[illegible] اوقات [illegible]
[illegible]
در دنیا [illegible]
[illegible] از غبار [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
داستم [illegible]
عاشق [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
عالم [illegible]
ایمان [illegible]
از خود [illegible]
برق [illegible]
پا [illegible]
امید [illegible]
با فروغ [illegible]
[illegible]
[illegible] حال [illegible]
عاشق [illegible]

در دلم از عشق [illegible]

[illegible]
در دلم [illegible]
[illegible]
دیده ام [illegible]
[illegible]
یا غم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
برق [illegible]

[illegible]

لذت درد از دل پر زخم [illegible] حاجت
یکی بار زبان [illegible] سعادت [illegible]
پیکی ذوق نگیرد [illegible]
در درگه [illegible] قطره‌ای [illegible]
تا که با نخوت آن [illegible]
رنگ از [illegible] گل [illegible]

دل پر زخم از انداز [illegible]
برای خانه [illegible]
[illegible]
[illegible]
دو دیده [illegible] شوق [illegible]

جو برنگ [illegible] دماغ [illegible]
پر [illegible] دیده را [illegible]
بهار چمن [illegible]
نگردن طوق قمری حلقهٔ [illegible]
[illegible]
[illegible]
پر [illegible]
[illegible]
نگار را چون [illegible]
یا مجو [illegible] مجلس [illegible]

جز [illegible] حاصل [illegible]
عزادیم [illegible]

رنگ [illegible] که دل [illegible]
در کارگاه [illegible]

[illegible]
غبارم [illegible]
[illegible]
دلم چون [illegible]

دلم [illegible]
[illegible]
مرام [illegible]
به [illegible] جامم [illegible]

[illegible]

خضر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چون [illegible]
هر [illegible]

خاتم [illegible]
سوم [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
چون [illegible] لعل [illegible]
[illegible]
لاله [illegible]
[illegible]
[illegible]

خطر [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
عبا [illegible]
[illegible]

مجنون [illegible]
از [illegible]
در وصف [illegible]
[illegible]

صبح [illegible] نور در فانوس [illegible] کرده است
گشته چون شمع [illegible] نفس [illegible] کرده است
نیست یک کس در جهان از راز او آگاه [illegible]
صبح رنگ [illegible] بخر [illegible] کرده است
دل [illegible] آب [illegible]
غنچه پیمان [illegible] قطره خونم [illegible] کرده است

شب چو از روی حجاب آلوده [illegible]
صد چراغ گشت از پرواز [illegible]
ز آب حیوان نخل قد [illegible]
زنده جاوید شد [illegible]
[illegible] پنهان در دانه [illegible]
[illegible] در قطره خونم [illegible]

تا که از گردون شکایت [illegible]
دست ما [illegible]
عرض مطلب [illegible] در دیوار [illegible]
با وجود [illegible]
ره نوردان [illegible]
هر دو [illegible] در راه [illegible]
[illegible] در دهر [illegible]
برهم [illegible]

ای که [illegible] عشق چو از دور [illegible]
ز روی [illegible] منظور [illegible]
در دم [illegible]
بر سر [illegible]
بیت
پیک حیرت [illegible] آشنا [illegible]

پروانه که مرغ طپید از شوق [illegible]
در پیله زدن [illegible] نور [illegible]
تا که هم جلوه گشت فروغ [illegible]
بر ماه [illegible] از دو [illegible]
خوبان [illegible]
گل [illegible]
در حیرت [illegible]
گردیده [illegible]
صبح بهار [illegible]
بلبل [illegible]
ای [illegible]
محو [illegible] در نظر [illegible]
پایه منبر [illegible] آواز نام [illegible]

ازیا عدس

ازیا عدس [illegible]
بیکس چراغ [illegible]
[illegible] از صبح [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بجز دل [illegible]

برهنه اگر کشتگان بکشد [illegible]

هر جرعه از غنچه [illegible]

چشم ما [illegible]

هر که گشت از باده [illegible]

آتش [illegible] کرده ام در جام [illegible]

آنکه در دل [illegible]

دیده هر قطره که [illegible]

آب هم در صدف [illegible]

خاک اگر لذت از خلق [illegible]

جاده [illegible]

گردنه شوق تو در دین [illegible]

بر زمین از [illegible]

چنین بر اهل جهان [illegible]

این کجا [illegible]

بیست در فاکم هوای دود و جگر کس
کر غبار دوج کردد ...
پیچ و دوران زنی خفته در نهان ...
از فراز ... جفت ... لعل ...
کوه از نور تجلی گر کداز ...
حسن ... جلوه آید ...

که تواند زد دم از عاشقی ...
داغ با چون مه بیفند ...
حیرت پیری ...
صد گره ...
چشم جادوی ترا ...
نفس بر یا قوت دل از ...

در خرابات با دیدار ...
تا تجلی ...

[illegible]

گر ... نیست چندان خاطرم آزرده است
که ... [illegible]
چو دانا ... [illegible]
[illegible]
ز شوق ... [illegible]
[illegible]

بسکه فانوس دل از نور تو لالا بود
قطره خونم به سینه مجمر تجلی بود
داشتم دل ... [illegible]
... [illegible]
یاد آن عشرت که ... [illegible]
شوق ... [illegible]

جذبه شوق تو ... [illegible]
در ... [illegible]

بدل ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
زینهار ... [illegible]
این ... [illegible]
از زر کان ... [illegible]
... [illegible]
تا ز طوفان ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

تا نگاه ... در دل ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
آهم ... [illegible]
از ... [illegible]

از ... زمانه ... [illegible]
از ... [illegible]
آمد ... [illegible]
از ... [illegible]
مردان ... [illegible]
از ... [illegible]

ول ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
انجم ... [illegible]

از دیده ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]
از نگاهش ... [illegible]

جام ... [illegible]
خون گریه ... [illegible]
... [illegible]
خاک ... [illegible]
... [illegible]
تا به دل ... [illegible]
نگاهم ... [illegible]
... [illegible]

از بسحر

[illegible]

هوا با جلوه گیسا رود دریا [illegible]

زبیوند [illegible] چو [illegible] لعل [illegible]

نه هر دم وقت خواهش [illegible]

اگر گاهی بپاید بر زبان [illegible]

[illegible]

نقابش از صفای چهره [illegible]

گل رخسار [illegible]

فلک [illegible]

چو خاطر [illegible] خیال [illegible]

زتاب [illegible] گل [illegible]

زحیرت [illegible] لطف [illegible]

که چون [illegible] زبان [illegible]

تو تا بودی [illegible]

کنون از [illegible]

بجای وصل [illegible]

[illegible]

غم [illegible] وادی [illegible]

[illegible]

چون [illegible] در جام [illegible]

قطره [illegible]

بعد [illegible]

[illegible]

[illegible]

نامه شوقت چو شبها در دلم [illegible] شود [illegible]

[illegible]

نالهٔ ما گر کشی ... [illegible]

بجز آزادگی سر پر ... [illegible]

در هوای گلشن کوی تو ... [illegible]

هر کجا بارم ... [illegible]

دل ز ... [illegible]

در نهاد برق آتش ... [illegible]

خندهٔ زخم ... در دیده ... [illegible]

یاد ... [illegible]

[illegible]

چقدر ... از غیرت ... [illegible]

بر ... [illegible]

جاده ... [illegible]

در محیط عشق ... [illegible]

هر که را چون موج ... [illegible]

با تو ... [illegible]

عضو عضو ... [illegible]

بلا از ... [illegible]

چو طفل ... [illegible]

عاشقان از دل ... [illegible]

این گروه هرگاه ... [illegible]

عشق ... نقصان ... [illegible]

... [illegible]

زخم ... [illegible]

نقش کردن جوهر لعل ... [illegible]

طره ... [illegible]

یک دو ... [illegible]

از دل ... [illegible]

بجز ... [illegible]

بر دم ... [illegible]

[illegible]

تواند خاک ... [illegible]

زنجیر ... [illegible]

... [illegible]

پا از خاک ... [illegible]

... [illegible]

زنجیر ... [illegible]

بیجا ... [illegible]

بجای ... [illegible]

[illegible]

چه ... [illegible]

خار ... [illegible]

عشق ... [illegible]

این ... [illegible]

دبستان ... [illegible]

لوح تعلیم ... [illegible]

جلوه ... [illegible]

آیا ... [illegible]

[illegible]

شعله ... [illegible]

تو کجا گوهر کلام ... [illegible] مرز مینا ز زبان دریا گوهر کند

کم یاد [illegible]

کرده خونین [illegible]

[illegible]

نیم از عتاب [illegible]

[illegible]

نگاه [illegible]

کزان [illegible]

جرأت [illegible]

[illegible]

تا دم که انتظار [illegible]

کان [illegible]

غم [illegible]

غنچه [illegible]

صفا [illegible]

باید [illegible]

خیال [illegible]

حدیث عاشقی [illegible]

باید [illegible]

دلم [illegible]

ایام شادمانه ذوق [illegible] یار باشد

پروانه را چراغان فصل بهار باشد

آیینه [illegible]

[illegible]

عاصیان از وحشت [illegible]

زاهدان در انفعال [illegible]

[illegible] خود در سیلاب [illegible]

[illegible] فارغ [illegible]

واعظ [illegible]

غرق [illegible]

بی تو دل [illegible]

زخم [illegible]

یاقوت [illegible]

از شوق [illegible]

خیال [illegible]

[illegible]

خوش آنزمان که دلم محو چشم مست تو باشد

لبم بروی تو گستاخ تر ز دست تو باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بقصد غارت دلها چو یار گشت سوار

نگین خاتم زین شد بلور دیده [illegible]

در دل

بیت آن یار ترک باشد ...
گر دو چشم افلاک باشد ...
در گلستان ...
پر برادر ...
خانه پر واز ...
دل بر دو چون چشم لیلی ...
باز گشت ز ابرو گره تا ...
فصل بر دلهای ...

هر آن مجنون که انداز نگاه ...
نهاد از چشم لیلی ...

خنده کس با دل مجنون نگاه ...
پر پروانه ...
چراغان کرده اند ...

یکمرود

من تو غافل ز صحرای مکافات ای ...

[illegible]

ز ضعف از ناتوانی نیستم آسوده گه گاهی
بدر پیمانه گردد بر زمین [illegible]
زمین خشم در دل غم دیده‌ام [illegible]
چو گنده پیمانه خود پر [illegible]
زمین را همچو دریا حیرتم در شور می‌آرد
خروش سیل دارد جاده در دیوانگان [illegible]

در جنون هر گاه میل آرمیدن می‌کنم
از طپش در بحر دریای رسیدن می‌کنم
اضطرابم برده از دل لذت تسکین [illegible]
کرچه با عالم همان شوق طپیدن می‌کنم
یکه ذوق از سیر عالم [illegible]
باده خوردن را خیال [illegible]

بهر حرفی که دل [illegible]
مکین خانه را از بنا [illegible] کرده‌ام
قطره خون شد دل [illegible]
جان غباری گشت در راه [illegible]
هر دو عالم را [illegible]
تا برای دیدن [illegible] نگاهی [illegible]

شده‌ام آسوده تا با شاه مطلب رازگو
کلید قفل [illegible] آرزو [illegible]
چو نور [illegible] بردن پرده فانوس [illegible]
باد و مستم [illegible] هر چند [illegible]
[illegible] دست پیر زانو [illegible]
دگر [illegible]

در تمنای تو [illegible]
چون جنون در طلب [illegible]
پنبه [illegible] چون [illegible]
با تو ام گر چه در عالم دیگرم
تا در عشق تو ناله و فریاد [illegible]
[illegible]

بار روز و شب عبادت [illegible]
تسبیح از خط لب [illegible]
چون علم [illegible]
اوراق [illegible] پروانه کرده‌ام

با تو تنهایی عجب [illegible] از خویشتنم گر شد از شوق تو گمراه تحفه آمدم

رلس

زبس با کیفیت [illegible]
غبار [illegible]
جان [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یک از زمرد [illegible] لعل جان بخش نگارینه
[illegible] یاقوت کرده و در دل [illegible]

پیر عشقیم دیگ کجا عشق تو آقا
باشد فروغ آتش ما [illegible]

[illegible]

چون بنقص عشاق [illegible]
ای شوخ [illegible]
پستان [illegible]
[illegible]

موی [illegible]
در وادی [illegible]

[illegible]

ای مصور تکیه بر حسب محمود [illegible]
عالم تصویر آسوده است پر شور [illegible]

[illegible]

ای کشت [illegible]
هر دو چون خزان افتاده [illegible]
سهمه جانها [illegible]
[illegible]

عمر گلگی دان اجل شهباز او
روز و شب بال و پر پرواز او

[illegible]

زنجیا زود عشق کرده کسی محفل آرا مرا
نرود تو هم غبار دل که بجسم ما سیه

پیچ و تاب رشته ماهتاب است آرزوی دیده
نور شمع چون طلا گشت جا گرسنه دیده
بجو ای پیر مغو درد ریا آشکم پیغمبر
خورده ام گر آب حیوان در حرم
نیز شمع در عشق جا گرسنه دارد دام
شعله در طعم که گردیده و حرم سیده
پشت آسمان در محیط دهر که اعتبار
قطره پیچنها نزد و دان دیده ما گویم

ز ضعف تن شده ام از نجا که حکم کرای
جاب آسیا شوم ایمن جا که از سرای
پیموده ام پیاده در جین نقش پای
زنجیر شد پروانه بر خاک سرای
بوی محبت کسی حبیب بود افلاک اثر آی
اجابت شکفانند درد کنارم عقده
پیرم اثر رانده ام بعضی که ارم
بتجلی رانقش کرده فروغ شعله
پیاده مرقد سلطان لولاک آرای

جنونم را تو آورده آهوی صحرا
که گشت از شوق حرم رحله دار جحبر

بر عرفای که هم در بیخ شکسته ام
مرا جنون دام بسر دیده در خون جگر
جلوه بنها که بردم نام از خون جگر
دگر شمع سینه که نامی کشی زنار
با میدی که در پرده دیده
نهان در صورت گشت
جان ز شوق دیدارت
که دارد وعده
گلستان
چو زنی
زمین سحران براه انتظارم کرده
پیرها جوهر ...
بجو در ...

در راه دلم ضعف تن اند چه پیکی عرق عجز و نارم آن رکبی

ای ستمگر

ای رنه فلک از محیط صفت کبوی
انجم ز تیغ جالت شرری
ما عاشق مستی قوام آزادیم
از رضا جبهه عاشق ... از دو چری
هر که بگذرد از طرز ... عالم عمل
هر تفصیل کرد ... بیابان جهل
گر نه ... ماه تابید
از نقش و هم ...
هر چند که ...
... بیخبر ...

اندیشه آب ... جوابی
خاک ... شعله ...
... ارشاد
... دل ... افغان اتحاد
... اهتزاز ...
... از لب ... جاودان ...
آخر ...
... زخم ...
آشنا ...
... از لب ...
... بیشتر ...

از فیض کف ... از شمع
گلشن ... بزم
وارد ...
هر چند ...
قضا ... بکل
... بکار ...
... گل
... سبحانی بهار
... گل ...
... بهار
شاخ مرجان ... قصر ... باد
بجای شاخ ارغوان ... گل

پیکه از گلها ... رنگ بست
... در نظر ... چشم ...
از عروق خاکی از نیش غم پرپری
پیکه از فیض ... دل ... بیکار
همچو اخگر گشته خاکستر آید در نظر
هر یکی گاه ... ز من ظاهر ...
برمثال ... برین ... شعله ...
ریزد ... را وقت ... دیده ...
تا ز فیض بهار ... پر ...
در درون ... فولاد جوهر ...
چون ز ... بر ... کیفیت ...
بید ... از ...

تا برد کیفیت از دو ... سحر
این غزل را در گلستان ... کرد
گر گذشت ... سعوت زبان ... کار
... قد پیکه چون ... دگر
در چمن ... را ... زین ...
دیگر چون ... پیرون ... کار
پیرو ... را ... که ...
زین ... بروی ... لاله ...
پیکه از ... جز ...
برندار ... آشکار
کرده از ... جز ...
هر ... که گل ... انتظار

در چمن آخر تجلی روبروی ... سلمان
وصف رو لیلی کردم و کردید ... بمقدار
لیک از بهر تسلی جیحه ... دگر
آورم زین مطلع رنگین بر ... کار
پیکه خورد از جام طغیان باده ...
بیت چون ... از ذوق ...
همچو مینایی که دارد در ... کار
میتوان دید از صفا در ... کمیار
نیم ... گر در چمن ... از فیض ...
جز عصا ... آید ... کار
جز ... از مهربان ... دل ...
در درون پوست ... از دانهای

از بهجم

از بهجه انبساط از فیض ... نامیه
در بهار ... بیستان ... آورد
چون چراغ ... از ... گل
... از ... فیض ...
بیرون ... ازاد ... بار ... گل
جای ... آید ... ابر ...
شاخها از ... کارگل
... از ... برون آمد ... نظر
... ابر ... ابر دوزخ ...
باید ... از ... گل
... در درون ... ذوالفقار ... گل
... بیرون ... ذوالفقار ...

... نا بار ... طوبی
... گل ... از ... زر ...
گاه مردان ... خورد ... عرض ...
پنجه ... ابر ... گل ...
الله ... فلفل ... ابر ... گل
... بحر ... الدو ... گل
همچو در ... گل
آب در ... دستر ...
... از ... آبیار ...
... از ... ساخت ... از ... گل
الکنه ... بوستان ...
... چراغ ... گل
جانب ... از ... نظر
... نسیم ...

... اللهم ...
ابر ... بر ... گل
جز ... را ... ذوالفقار ... گل
رودر ... ابر ... گل
... از ... گل
گل ... ابر ... گل
ریزد ... بر ... را اعضای ...
... ابر ... گل
... در ... گل
همچو ... از ... گل
در وصف میدان ... ابر ... گل
چون ... آب ... از ... گل
... سر ... گل
... گل ... ابر ... گل

والله از فیض کردن گرد و گرد [illegible]
سر عیار آورد در عرصه بیکار گل
مغز عیش آلوده زیر پرده [illegible]
همچنان باشد که گویا [illegible]
در سپیکینه ما پیکان بالای جگر
صبح در دادیت و اورد بیمار [illegible]
در چنین [illegible] گر لطف تو [illegible]
زخم از تنها [illegible]
کس سخن هر کو [illegible] بردار [illegible]
همچنان کز خواب نو [illegible]
هر یکی از لطف عیم او مسیحایی کند
میکند [illegible] بیمار گل

دو غنچه [illegible] ماند و
پسر [illegible] در [illegible]
ده چه [illegible]
نقطه کرده غنچه از فیض خط [illegible]
زرده از فیض [illegible]
ترکند [illegible]
در شفاعت [illegible]
پیکر [illegible]
همچو داغ لاله از کیفیت [illegible]
میکند [illegible]
داد و را آن [illegible]
پیش [illegible] رنگ [illegible]

غنچه [illegible] در گلستان [illegible]
همچو دل از باده [illegible]
هست [illegible]
نیم [illegible] از داغ [illegible]
ذره [illegible] دم کند [illegible]
شکفاند از [illegible] لاله [illegible]
کرده ام [illegible]
یکی زخم [illegible]
[illegible] شرف [illegible]
آورم از [illegible]
یاد [illegible]
کار [illegible] لطف
بار گل

عرض [illegible] آتش [illegible] ابن
عرض [illegible] اجابت [illegible]
[illegible] گلستان [illegible]
[illegible] زنار [illegible]
تا [illegible]
روز [illegible]
[illegible] از [illegible] بیمار
چون غطه [illegible]
[illegible]
[illegible] غنچه [illegible] گل
[illegible] زحفا [illegible]
در [illegible]

از [illegible] صحبت گل [illegible]
از [illegible] عنوان [illegible]
[illegible]
[illegible]
صیقل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible] پیدا [illegible]
وارد [illegible]

چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible] طفل [illegible] گل
[illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]

از لعل گلبهٔ قطران کرده سرخ
چون رشته شد بلور ز عکسش عقیق دار
در سینه در حجاب نمو ماده مینمود
تا غنچه هر صباح بر فرق خار
از پیکر نسیم لطافت جهان کرد
بالیده دهر که ز نظاره بهار
نزدیک شد که پیرهن روزه را
جز غنچه چاک چاک بر اندازه کار
روشن نمیشود ز بهر چراغان غنچه
فندیلها ز شمع چراغ از گل انار
از امتزاج نشو نما در فضای باغ
رنگ پریده گل بهر آید شکوه دار

این فیضها که در همه جهان نو پدید شد
باشد دلیل مقدم یزدان شکار
محمود دهر خسرو اعظم و ظل کردگار
خار جهان که بر مهر آسمان گذار
مهد زمان که بدور زمانه اثر عدل
جز شهد و موم نه در زنبور خانه
خورشید سدها که ز چرخ برین او
رو دیده مجاری که از عدل
ای نقطه مدار که از مهر آسمان
از ذره در فلک همه عالم
در زیر سایه ده افلاک
جمع ستارگان همه جمع او
انار

تب لرزه نیست اینکه در فلک
گردون پیاده از برای انجم
گر نقطه را ز دوری خلقت
مرکز محیط دایره را
عزمش اگر کند به سپهر
گردند روز و شب
حلمش به
کاو زمین ز بس که
در رکاب او فرو رود
زان نیست
در جرم کوه کان عقیق
در شب که خورده زمین

سپهسالار ز قدر تو ...
[illegible]

[illegible]

[illegible]

پیچاپیچش از شکنج بر یاسمن شکست
گردون ز لرزه دو صد موج پار پار
جا یافته رسیده کار جهان گره ز نقش
صید از طلب کند بچه آهوی تتار
وانگه به پشت شیر و کی بغل نهم
آکنده دست بصورت گهواره در کنار
بی خرام نقش شیری ...
هر که بعون پیر کند رهبری اختیار
از شرق سوی غرب رود ...
گویا ز دود زلف به کنج حال دار
آتش عنان اگر شود از باد ...
خرمن ز میانه نیست دود خرمن ...

هر ماه و هر سال که کردون کند
در پیش کیفیت تمام شود در روزگار
جز آنکه بود بو پاسبان
از کنگره ان به پاسبانی اگر چه دار
در هر دقیقه دوره دیگر کند تمام
گردد بر دو سیاره پیش از آسمان
هنگام آفرینش او پنج و فضل کار
از ز ... پرده در پیش ناز ...
از آفتاب کند تماشای ...
بر پهلوی شش خطوط شعاع ...
یک یک به پای ما دو واز دو در روزگار
پیش کرچه جز تو ...

تو کاینات حفظ تو را جز جهان
در دیده میل سرمه که در دو جهان
کام منم که بفضل کمال ...
پیش تو بفضل حال ...
جرم گناه ...
بر عالم که ذره فضل ...
طالع بد کرد که خورشید حال
از پرده سحاب جفا گردد آشکار
در نه عیان شد که چه ...
در باره این جماعت در بند ...
با آنکه فارغ از جهان ...
هر دم هزار گونه تطاول ...

یا صاحب الزمان نظری کن که حال زار
آنکه در قمار ز سیم خرج یادگار
دریای عاطفت تو جو ابان ...
و پیش ... آمد و دار ان ...
بر بخت ... معانی ...
عمر ... خیر ... بسم ...
وارند در ... سیر ...
آنکه تو پیر یا ... شد نگار
تا از بهار ... پر ...
حشمت ... ...
با وا ... ...
یا ... از باغ و باغ ...
بر ... ...

روح بخش از قطره به رحمت ...
... عطا درمیان ...
... ...
... ...
آب زمرد و ...
... از شاخ لعل ...
... از طلوع ...
صبح ...
خون ...
... ...
دو وجود ریحان ...
عطر ...

باغ برادر ...
... ...
... ...
... ...
پرده ...
... ...
باره ...
... ...
... ...
سبزه ...
... ...
آینه ...

[illegible]

ردیف میم

ما بر اگر در محیط بر خوری ز آن
بحر صدف گردد بس پر گوهر
گرد ز غبار در بس قوت [illegible]
خط شعاع شعشعه [illegible]
گردد اگر در سپهر سایه حلم محیط
[illegible] بست فضا [illegible]
موج قدح [illegible] در بس [illegible]
[illegible] در دو پرده [illegible]
بایست بر بس ز ازل [illegible]
[illegible] گفتن [illegible]
عالم تصویر [illegible]
دفتر اگر آسمان [illegible]
[illegible] در زمان

در است سهیل [illegible]
کان [illegible]
باید [illegible]
سپهر [illegible]
تا بد اگر [illegible]
از خوشه [illegible]
کوه [illegible]
وزن هوا [illegible]
بحر [illegible]
گوهر [illegible]
گشته [illegible]
تا ز فرع [illegible]

از مرجع [illegible] قطره [illegible]
خازن جنت برد [illegible]
بحر معانی [illegible] در خیال
[illegible] روح [illegible]
[illegible] بلند
[illegible]
تابست [illegible]
ذره [illegible]
آبها [illegible]
بر فرع [illegible]
[illegible]
[illegible] جنت [illegible]

قابل فردوس [illegible]
خصر [illegible]
روح عبادت [illegible]
عابد [illegible]
خرج [illegible]
از [illegible] جبرئیل
لیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
با نظر [illegible]
[illegible]

ز آب [illegible]
[illegible]
صفحه [illegible]
نان [illegible]
[illegible]
نظر از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خلق [illegible]
تا [illegible]

آمد [illegible]
قدر [illegible]
خلق [illegible]
حفظ [illegible]
[illegible]
فیض حقیقت [illegible]
[illegible] روح القدس [illegible]
[illegible]
[illegible]
آینه [illegible]
قدر [illegible]
[illegible]
[illegible]
خرج [illegible]

[illegible]

انجام نصرت کرد دهر که جمل دار
داد ز اندیشه اسی شد تیغ [illegible] از ارض دل
خیل سپاه طبع تاخت بر [illegible]
مهر و جبار ز ابعد قلعه کرد دون حصار
اسیر مدحت کرده بجز اعتبار
نفس [illegible] این طراز عقل معانی نگار
ذاتکه ز وصف کمال تر [illegible] نقش کنند
برزد و بهتر ازان داده تر آکرد
در خور مدحت کی جلوه طراز کند
از نفس عیسی [illegible] کند [illegible]
کلک زبان [illegible] آنکه دق [illegible] ادا
[illegible] بحر در او صد [illegible] بار

یاد اسپها و اوراد او در صحن [illegible] نگار
از غم دوران امان [illegible]
وانکه از احسان تو [illegible]
بر دل ایشان [illegible] لطف تو [illegible]
در دو جهان باشدم از تو امید
ارشد دنیا و دو دین کام نجات [illegible]
طلعت [illegible] رسید تا ز قضا نور دار
تا به هوا افلاک [illegible] گرد [illegible]
باد محبت [illegible] بدل
باد عدو [illegible] ز دل [illegible] دیده

تمت المقولات [illegible]

تا حق و بهم بفضل حق و عمر کمال و هم علم و هنر

[illegible]

که در [illegible] توحید چو تسبیح نظر از غیر یار خود بربسته ایم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بغفلت دیده ...

نظر ...

...

بماه

قطعه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

درین چمن که ... نماید
زبان ... که ... دل ...
... زلف ... ز ... بو ...
... دل ... جان ...
عوض ... چه ... پیغام ... تمیل
ز اصل ... مر ... در ... زبان ...
و ... دل ... هر ...
از ... گل ... مرا ...
و ... گل ...
جهان ... ندانست ...
بیت و دل خمان ...
چنبره پیکان ...

دو سال ... از ... گرم ...
... سیه ... چه ... زلف ...
... گل ...
... آزاد ...
پس آزاد ... از ... صورت
... آمینه ...
جام ... ز ...
... دل ... بی ...
... آب ...
... بر ... سیاه ...
خزان آن بهر طرف بار غنچه ...
نهال جلوه ناز ...
... جلوه ... سرو ...
... نموده ...

... نسیم
... تاب ... سیم
... کامل ...
... گل ...
... کلاه ...
... جانان ...
... دل ... آفتاب
... دل ...
... انقلاب
... ز ...
... دهد ... تصویر ...
... دوید ... طاووس ...
بعشق ... شد ... بال
... شکر ...
مسوز ... عالم ... دهان

اگر توفیق ...
... شرمنده ...
... عاشق ... دیدگان
... گل ...
... باشد ...
... پیرهن ...
... فروزان ...
... شیر ...
... لب ...
... تا خون ...
... دل ...
... شد ...
... یاد ...

... آب ...
... تا دست ...
... بر ... بر ...
... رنگ ...
... آب ...
... درد ...
... ز ...
... حسن ...
... جان ...
... آینه ...
... نفس ...
... نمود ...

... آمد ...
... دل ...
... تفاوت ...
... گل ...
... از ...
... صحبت ...
... حیرت ...
... سیاه ...
... نماند ...
... جراغان ...

فرح پیرا بود دل ز تیغ آن جام که عکس صبح بیرون آرد از شام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نگار است

[illegible]

[illegible] آید [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بماند زنگ ظلمت بیخ کی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زبان [illegible] از [illegible]

[illegible]

ز [illegible] سخن [illegible]

[illegible]

زبان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نهان در سینه چون شمع از نظرها

[illegible]

وگر کار از کف ما در برون رفت
بگفت سینه فریاد برون رفت

[illegible]

هر در صافی از مینا چکیده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فلک هم از کلیم خونی [illegible]

[illegible]

پایه دیوارم [illegible]

جدول بلبل ندارد [illegible]

[illegible]

نغمه مطرب [illegible]

قاصدانرا [illegible]

[illegible]

موج

بوی گل و فای ما را دور کرد
خرابا بگردن سقا را
[illegible] سر از نیم با خود بکی
کرده ما را
بسلسبیل بر ضیاد
از غبار دل ما دو عکس دو
بیچکه آینه از زنگار را
از شهادت لا قاسم بکشف
خضر ما در کشکل دیستار را

حسن مرحوصی مرد دم دنیا کو [illegible]
تا بیشتر مرحم دل که با غم [illegible]
افلاک [illegible] ده دل صد پاره
پر فتن دم جو [illegible]
خضر نبوت از لطاف [illegible]
خلق ریده [illegible]
قاسم [illegible]
صد سکر دیده [illegible]

پیچ [illegible] که تا کار [illegible]
تا او و [illegible]
ابر کو رحمت [illegible]
لطف این باد [illegible] که باز را
کرد ما [illegible]
با غم [illegible]
با [illegible]
صاف [illegible] آینه بیکار کند
دل [illegible] خضر از آتش [illegible]
خانه در کوچه [illegible]
مجمع خلوت [illegible]

سود دم بدیده و از [illegible]
آتش در دم دل که دم روی ما چشم را
آب [illegible] طول الامل کند
سپید کرده [illegible] را

[illegible] خضر و دم [illegible]
کف [illegible] کند [illegible] را
[illegible] از [illegible]
جز خرابات [illegible] را

پاک [illegible] دو عالم [illegible]
[illegible] نظر [illegible]
طفل ما از هر [illegible] را
دایه از [illegible]
پرده [illegible] ما [illegible] را
[illegible] دیده [illegible]
قاسم [illegible] نظر [illegible]
و [illegible] دیده [illegible] را

پیر [illegible] دیوان عشق
[illegible] دو جهان [illegible] را
روز الست [illegible]
[illegible] دو [illegible] را
از [illegible]
رخصت [illegible] را
مرا [illegible] را
وادی [illegible]
آنجا که [illegible] را
پایل [illegible] را
غمزده [illegible] را
[illegible] را

آنجا که [illegible] راه [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
قاسم [illegible]
[illegible] را

[illegible] ما [illegible]
طبیب [illegible]
[illegible]
[illegible] دیوار [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible] را

[illegible] دست [illegible]
[illegible] را
[illegible] را
[illegible] را

ی

[illegible]

ره عشق را [illegible]

[illegible]

دیده گشته قاتل ز آئینه اینجا

گر شود خانه دار [illegible]

[illegible] آئینه اینجا

[illegible] آئینه اینجا

در نیاید کسی [illegible]

[illegible] آئینه اینجا

[illegible] آئینه اینجا

[illegible]

قاسم [illegible] مست جان
ورد [illegible] که قاتل [illegible] رسید

[illegible] پیش خبر را
[illegible] گل [illegible]
[illegible]

[illegible] نتوان داد مرا
[illegible] طپیدن نتوان داد مرا
[illegible] نتوان داد مرا
[illegible] نتوان داد مرا
[illegible] نتوان داد مرا
[illegible] نتوان داد مرا
[illegible] نتوان داد مرا
[illegible] ضعف [illegible]
[illegible] نتوان داد مرا

بازدور

باز دور [illegible] ادب کرده‌ام
[illegible] نتوان داد مرا
[illegible] نتوان داد مرا
[illegible] نتوان داد مرا
[illegible] نتوان داد مرا
[illegible] نتوان داد مرا
[illegible] نتوان داد مرا
[illegible] بجای دیگر [illegible] ما
[illegible] نظر [illegible] ما

[illegible] کرده‌ام
[illegible] داده‌ام
[illegible]

[illegible]

[illegible] لعل [illegible]

[illegible] جان [illegible]

[illegible] سوی ما [illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible]

دولت رنگ شکستهای ما بخون دل است [illegible]

کام هر کس [illegible] ملال [illegible]

[illegible] نوبهار رنگ [illegible]

چون [illegible]

[illegible] بر [illegible] دو [illegible]

کرد [illegible] ز داغ دل [illegible]

[illegible] جهان [illegible] علم [illegible]

[illegible] دردل [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

قرب [illegible] ز جبین [illegible]

[illegible] عقده جان

[illegible]

کف دریای [illegible]

[illegible] عشق [illegible] جز از جلوه [illegible]

[illegible] تصویر [illegible]

[illegible] حیرت ذره [illegible]

جز از [illegible] بحر [illegible]

[illegible] ز دل [illegible]

[illegible] جلوه [illegible]

جلوه و [illegible]

[illegible] گرداب [illegible] محیط [illegible]

[illegible] پیمانه [illegible]

باده پیماز [illegible]

[illegible] جام [illegible]

[illegible] اسباب [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible]

قصهٔ پیمانه و پیمان [illegible]
چون تهی [illegible]
[illegible]
مرد میدان محبت را [illegible]
دو پیمانه خون [illegible]
[illegible]

خیال پیر [illegible]
[illegible]

هزار پیاله [illegible]
[illegible]
ز پیر مغ [illegible]
صد ابلهی [illegible]
خدا [illegible] دولت جاوید [illegible]
[illegible]

غوطه در گرداب [illegible]
[illegible]
چون قوام [illegible]
بال بلبل [illegible]
[illegible]
غرقهٔ دریای [illegible]
[illegible]
کاغذ [illegible]

[illegible]
بیرون [illegible]
[illegible]

گردید هوای خانه [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

گردید

نیست پاسی از کسی پامال [illegible]
بوی خون فتنه گریبان [illegible]
پیرهم آوردن زخم [illegible]
[illegible] آغوش [illegible]

بدل پنهان [illegible]
که در [illegible]
چو تنها بجان از دولت [illegible]
بکرد وجود [illegible] کرده ام
بود حق جانب [illegible]
بتنهای [illegible]
زاده در [illegible] چون [illegible]
[illegible]

بجور ما دگر سودا [illegible]
[illegible] مرا داده ام [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده ام [illegible]
[illegible] گرده ام [illegible]
دران [illegible]
[illegible] آب [illegible]

[illegible] دور [illegible]
[illegible] سینه [illegible]
ز [illegible]
[illegible]

بیم گران زینهان [illegible]
[illegible]
عضو عضو [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

کزند

هلاک راه پیر و زاران شو که تا یابی نجات
اختلاط پیر و رعنا میکند هلاک

اگر یابی ... را ... در بالا
هر ... نیست بجا
دماغ الفقاء ...
بدنیا میکند کوچکی ...

ز خون گرم ... ایران ...
که داده ... چشمت ...
بگو ... حرف لذت ... کلام
... بیرون کند از آب ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زکرد

دست میگیرد دو وقت ناز حیا
دو جواب آورد ز پرسش خط ناز حیا
دو چینی بر جبین که در دل [illegible]
میکشد پنهان نگاه آستانه ناز حیا
هر که دارد در کشته [illegible]
پوشیم ظاهر غنچه‌ها از بهار حیا
گاه هر از [illegible] مردم [illegible]
هر مژه [illegible] جدا از [illegible] ناز حیا
آفتاب از نور خود [illegible]
[illegible] صد پیرهن بر خود صفا ناز حیا
شمع [illegible] که تا جان [illegible] رسیدم
[illegible] آب [illegible] تا شکر رسیدم

در دین خانه [illegible]
[illegible]
[illegible] رسیدم
[illegible] رسیدم
بعضی [illegible]
حباب [illegible] میکند [illegible]
بیم [illegible]
بعالم [illegible]
[illegible] رهبر [illegible] صفا
که میداند [illegible] عالم [illegible]

توانم [illegible]
که [illegible] زنده [illegible]
[illegible]
[illegible] غافل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از جلوه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خداوندا [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ذوق [illegible] مرد آزاد
[illegible] از مرکب [illegible]

همه از پیشی غم آن دوست نقاب کم
کسی برق ناز گریبان بجوکی [illegible]

عشق دارد زنده دل آن که کل دیوانه را
کس ندارد جوشش مرهم که پیمانه را
هر که گیرد در سر زلف تو جا پا در [illegible] را
بیت تحلیه بهتر از دوار [illegible] دیوانه را
جمع را از عاشقان دیر [illegible]
کس نبیند جز تو وقت پوشش پروانه را

دو دستی [illegible] قصه [illegible] را
گوش کس [illegible] زبان داد [illegible] را

دور کن از دور [illegible] عیبی
کور سوادان [illegible] کم خورشید را
کر چنین کنی تغافل از [illegible] کرنشت
مرنهد جز موی پیشانی [illegible]

کس نخست [illegible] بردن از [illegible] را
نگاه کی بر من کم از [illegible] را
پیر ما عرض [illegible] ستاره [illegible] کرد را
بیشتر از چین [illegible] را
یک دل افسرده کمان [illegible]
عکس [illegible] که کند تر دیبا [illegible]
از [illegible] ریسد [illegible]
[illegible]

از آه دل در آتش که بر در آب
پیر [illegible] شعله و [illegible] قطره در آب
[illegible] از کل [illegible] در آب
دریا [illegible] رود و غنچه [illegible] در آب
بر باد زلف روی تو [illegible] آه
[illegible] در آتش [illegible] در آب
شد [illegible] کف دریای [illegible]
هر [illegible] پا در گل [illegible]
رخسار دوست [illegible]
بر مرده [illegible] آب
زخم زبان [illegible] عرق [illegible]
غواص [illegible] گوهر [illegible] آب

[illegible]
از [illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible] و آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دلهای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هیچ از قفا نیامد و از حرف عشق تو
[illegible] مراد خضر سخن [illegible]
یاد مراد از [illegible] که [illegible]
هر کس که دل نهاد به [illegible] است
[illegible] گدای [illegible] شاه [illegible]
فردا چو [illegible] ز خاک [illegible]
قاسم اگر ز [illegible] جواهر [illegible]
قاسم بیاد [illegible] ز شوق [illegible]

هر چند از [illegible]
[illegible] باده [illegible]
ای [illegible] نامه [illegible]
[illegible]

بو [illegible] که [illegible]
از [illegible] که [illegible]
[illegible]
زاهدی [illegible]
دوش از میخانه تا مسجد [illegible]
عن [illegible] جان [illegible]
تا [illegible] جهان [illegible]

هر کس [illegible] دل [illegible]
از [illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
کر [illegible]
در [illegible]
قاسم [illegible]

دوش [illegible] گل [illegible]
[illegible] قطره [illegible]
[illegible] عاشق [illegible]
چو [illegible]
وقت آن [illegible]
یار [illegible]
راه [illegible]
[illegible]
[illegible]

عشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible]
در دل [illegible]
[illegible]
در دل و در دیده [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
اول و آخر [illegible]
[illegible]
عشق آمد [illegible]
دل [illegible]
[illegible]

کاشکی آرزو [illegible] یار [illegible]
دست [illegible] بخل [illegible]
کاشکی آرزو [illegible] دل [illegible] عاشق [illegible]
یک جان [illegible] کسان [illegible]
هر [illegible] که ذکر او [illegible]
در ویرانه [illegible]
داغ [illegible] بصحرای [illegible]
ذره [illegible] خورشید [illegible]
عشق [illegible] وطن [illegible]
هر دو [illegible] که [illegible]
[illegible] آمد
[illegible]

عشق [illegible] مغز [illegible]
عقل [illegible] بر [illegible]
هر دو جهان [illegible]
دیده [illegible] خیال [illegible]
تا [illegible] میل [illegible]
دور [illegible] دیده [illegible]
کعبه [illegible] دولت
دل [illegible]
کسی [illegible]
هر چند نظر [illegible]
کسی [illegible] احوال [illegible]
آیینه [illegible]

[illegible] دیده عاشق [illegible]
[illegible] غم [illegible]
[illegible] صبح [illegible]
تا [illegible] این خانه [illegible]
آغوش [illegible]
با [illegible] خیال [illegible]
تا [illegible] گل [illegible]
[illegible]
[illegible] دیده [illegible]
آیینه [illegible] دل [illegible]
یک کف [illegible]
صبح [illegible]

ختم

[illegible] خطر [illegible] طوفان
[illegible] عاشقان [illegible]
[illegible] آفتاب
[illegible]
[illegible]
[illegible] آرزو [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] آتش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طوفان [illegible]
[illegible] مطلع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] گنج [illegible]
[illegible]
[illegible] حالت [illegible]
[illegible] حالت [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

مرا دامن ز نو خون دیده جیحون [illegible]
اگر خواهد بیک نظاره [illegible]
دل غمدیده در مهر محبت [illegible]
که بر روی زلیخا [illegible]
دل صد پاره در سینه [illegible]
که [illegible] از پیوند مژگان [illegible]

تا مرا [illegible] سرو کار است
بر میان تیغ و تاب زنار است
در حریم حرم که عشق [illegible]
پر جبریل کاه دیوار است
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کودک [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
عشق کو در صفحه خامه بهزاد [illegible]
[illegible]
کرد فرهاد [illegible]
در گلستان [illegible] شاخ و برگ [illegible]
[illegible]

دلم را تا خیال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جان بالیده را [illegible]
[illegible]
بدولت [illegible]
مرا با [illegible] مژگان [illegible]
[illegible]
دهان [illegible]
جان [illegible]
که عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

سواد

احوال [illegible]

[illegible]

یاد روزی که در اندیشه آن [illegible]
دل که خاموش [illegible]
منم آن صید که [illegible]
پهلوی لاغر منه خانه [illegible]

در دل دنیا پریشانی [illegible]
محفل افروز که از حاجت [illegible]
[illegible] که خدا [illegible]
تشنه که هر آنکه دریا خورد [illegible]

یک بر زده که بر لوح عشق [illegible]
یک نگاه [illegible]

خشک شده زرد در عالم [illegible]
سینه [illegible]
زرد [illegible]
دیده که [illegible]
مخلوقه که [illegible]
هر جا که [illegible]
ز قرب عشق دل [illegible]
که طاق فاتحه [illegible]

در میان [illegible]
تو طرف صاحب [illegible]
[illegible]

جز خیال [illegible]
آنکه [illegible]
حیف باشد [illegible]
آنقدر [illegible]
یار باز [illegible]
[illegible] که قائم بنده

آنکه ز کوی [illegible]
دیدم [illegible]
از [illegible]
دل دوز [illegible]
گردید [illegible]
[illegible]

[illegible]

آغوشش

[illegible]

دلی که از غم تو جان کنده نگشت
هر گدا این نخل ز جا کنده [illegible]
زنده حرف دگر حرف [illegible]
کمند خار هجران [illegible]

پایهٔ [illegible] از تیر [illegible]
پرتو خورشید [illegible]
اضطراب [illegible]
کودک یاقوت کرد [illegible]
در جگر داریم [illegible]
تا بود [illegible]
در خور بالا [illegible]
[illegible]

قطره [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
از [illegible]
[illegible] از دامان [illegible]
در [illegible] دود دل [illegible]
در [illegible] حرف [illegible]
[illegible] از گل جلوه [illegible]
در صف [illegible]
[illegible] جلوه [illegible]
[illegible]
گوشه ابرو [illegible]
زاهد [illegible]

[illegible]
[illegible] حرکت [illegible]
دامن صحرای عشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پرده در [illegible]
با دل [illegible] عرض [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

تو میسر نگار غنچه بیا آیینه چکند
بهر زمین که نباشد حصار منزل ماست

چو مردمک دیده که تا راه عشق بیماید
که نور دیده ما گرد راه جانان است

خبر رسیده که از زمین [illegible] دو روزه
بر انجمن همه دم پیر دام [illegible]

جهان ز عشق مهیا بسوختن [illegible]
که گردش نظر [illegible] برق قاتل ماست

ز خراب بگرداب دل روان ما
حکایت گهر ما مپیچ ز دریا ساحل

ز دیدن تو دو صد منت [illegible] قاسم
که راه کوی تو چون دیده [illegible]

دل که از حسرت [illegible] از چشم زار دوست منت
بهر دو چشم چو شد خانه از حصار دوست

بگرد خاطر خود گشتگان عشق [illegible]
بگیر [illegible] ز خاک [illegible] منت

[illegible] جهان [illegible] سر [illegible]
بگردش نظر او ز دور [illegible]

بر آن سپهر که ترا از نوید دل [illegible]
کند ادراک غم خنده را [illegible]

ترا بیت [illegible]
بصید خون دلی از زلف تابدار [illegible]

فغان خامه [illegible] ترا ز خواب
بگوش [illegible] ز نازنین لبی زاده منت

دگر به دیده درس مژگان جدا [illegible]
دمی که دیده کنم باز از بهار [illegible] منت

[illegible] منصور [illegible] خاک
بکجه فتاده عشق ترا [illegible]

دگر خطت ز [illegible]
بهر کسی که دیده [illegible]

غافل مشو ز [illegible]
دل [illegible] بکاک [illegible]

لب [illegible]
مانده در منزل [illegible]

[illegible] دل عاشق [illegible]
[illegible] کسی [illegible]

خانه [illegible]
[illegible]

[illegible]

که هیچ دیده مرا [illegible] دگر

جز حاسی

پیرو کسی شو که [illegible] ندارد
که [illegible]
جای کسی [illegible] جلوه‌گاه [illegible]
[illegible] که ناز [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
یاد آور [illegible]
[illegible] طفلان [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible] دیده [illegible]
[illegible]
[illegible] پرده [illegible]
[illegible]

قیامت [illegible] آفرین [illegible]
چو مطلعیست که [illegible]
کوتاه [illegible] قصه که [illegible]
یکباره [illegible]
در سینه [illegible]
دیوانه [illegible] کوچک و دیوانه [illegible]
شب خیال [illegible]
پرتو [illegible]
کرد طفلان [illegible] دل [illegible]
شور [illegible] طفلان [illegible] دیوانه

[illegible] همنشین
صبح [illegible]
روز [illegible] دل [illegible]
گاه از [illegible]
هیچ [illegible]
مانند [illegible]
دیگ [illegible]
یار [illegible]
خدمت [illegible]
تا [illegible]
شب [illegible]
[illegible]

تا دو لعل [illegible]
عنکبوت [illegible] زبان [illegible]
نغمه [illegible] دل [illegible]
باطن [illegible]
تا [illegible] دل [illegible]
گل خندان [illegible]
قاسم [illegible]
از [illegible]
از دل [illegible]
[illegible] شکوه [illegible]
دو [illegible]

[illegible] دارد رو
[illegible]
آنچه [illegible]
[illegible] بود [illegible]
زان [illegible]
قاسم [illegible]
[illegible]
خانه [illegible]
ز طاق [illegible]
[illegible]
[illegible]

گفته [illegible]
[illegible]
[illegible]
گل [illegible]
خاک [illegible]
خیال [illegible]
خیال [illegible]
[illegible]
اگر [illegible]
[illegible]
اگر قبول [illegible]

در محبت [illegible]
عکس [illegible] مانند [illegible]
دل در [illegible]
[illegible]
عشق را [illegible]
[illegible] دل [illegible]
بر دار [illegible]
[illegible] خاک [illegible]
عاشق [illegible] بجا ماه و جلال [illegible]
هر دو عالم از [illegible]
در [illegible]
بشکنند [illegible] در دهان [illegible]

ای ترک [illegible]
[illegible]
[illegible]
کرده [illegible]
در جهان [illegible]
[illegible]
از لطافت [illegible]
جوهر آینه [illegible]
پس نامه [illegible]
[illegible]
تا خبر یافتی از لذت [illegible]
[illegible]

[illegible] نه ترا [illegible]
آب [illegible]
[illegible] دل [illegible]
در دل زنده عشق [illegible]
چون [illegible]
مردن از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]
ای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

غنچه در بهار [illegible]

خانه ما عنکبوتی از [illegible]

یار از آهن [illegible] ماند [illegible]

شمع این فانوس [illegible]

عاشقان [illegible] طفل [illegible]

[illegible]

تا کسی [illegible]

که وصف [illegible]

تا گره بر زلف [illegible]

[illegible]

بیان [illegible]

کهنه شد فلک از طاق [illegible]

[illegible]

برون از [illegible]

بجای [illegible]

جوانان [illegible]

نقش [illegible]

بطرف [illegible]

[illegible]

دل [illegible]

[illegible]

قاسم [illegible]
دیده‌ام [illegible]

[illegible]
عکس او آیینه [illegible]
[illegible]
هر که را خورد [illegible]
[illegible]
این [illegible] عاشق [illegible]
[illegible]

اجل [illegible] صحبت [illegible]
[illegible]
هر که [illegible]
[illegible]
بلبل [illegible] گل [illegible]
[illegible]

هر که [illegible]
[illegible]
عاشق اگر ز هر دو جهان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] وصف بناگوشی [illegible] دارد
[illegible] صبح [illegible] دارد
[illegible] ضعف جان [illegible]
[illegible] دارد
نگاه [illegible]
جان ز بار غم روزگار [illegible] دارد
که روز [illegible] صورت [illegible] دارد
ز جوشش درد [illegible] جهان [illegible]
[illegible] زلف [illegible]
[illegible] که او [illegible]
[illegible] دارد

ز بس [illegible] خط
[illegible] صورت دل [illegible] دارد
[illegible] مصحف [illegible]
[illegible] گواه [illegible] دارد
ز بس [illegible] قایم [illegible]
[illegible]

چنین [illegible]
[illegible]
دو عالم [illegible]
خیالم [illegible]
[illegible]
که آواز [illegible]

گناه وصل [illegible]
میان [illegible] دارد [illegible]
نهان [illegible]
خیالم [illegible]
فغان [illegible]
نهال [illegible]
[illegible]
عجب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باده [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زاد و بیم تازه نسیم [illegible]
بیم کرد پیراهن [illegible]
گران جامه [illegible]
[illegible]

یاد هم آخر نسیم [illegible]
دل لطیفه چند که از ذوق [illegible]
تا بسکه از لطف [illegible]
آمد ست منظر [illegible]
پیره و پیره‌ها ان روح [illegible]
[illegible] جام زبان [illegible]
مدعا طلب [illegible]
لطف بر لب رسیده [illegible]
عشق بر سینه [illegible]
آنچه گفتی [illegible]

عشق که شعور [illegible]
آنچه در دل [illegible]
با خیال [illegible]
تا به دامن چکید [illegible]
[illegible]
سینه ام لوح [illegible]
با خیال [illegible]
نه در کام [illegible]
از نو سینه تا لب [illegible]
فریاد دلم [illegible]
[illegible]

[illegible]

زنده‌ام [illegible] از [illegible] دل ما بود
آن [illegible] که پیر از لب منصور [illegible]

رفت دل بر باد و پیر کی وفای خود بود
[illegible] گشته [illegible] بجای خود بود
ز ذوق آزادی کی [illegible]
کم رود از خویش [illegible] در قبای خود بود
همچنین گر وصل او [illegible]
بشکند گر شیشه از ذوق صدای خود بود
[illegible] دایم [illegible] دو [illegible]
که زمین [illegible] که بود [illegible] خود بود
[illegible] از [illegible]
[illegible] آزادی [illegible] بهای خود بود

ابر [illegible] گرد [illegible] بود
هر کجا در دل کسی [illegible] خود بود
[illegible] پر دو چشم [illegible]
[illegible] دیوانه‌ام [illegible] خود بود
از [illegible] خویش [illegible]
دل [illegible] برون [illegible]
[illegible] در فضای خود بود
[illegible] در میان [illegible]
گر [illegible] خویش [illegible] خود بود

پرده [illegible] تا دیده‌ام
در [illegible] زبان [illegible]
[illegible]
[illegible] در دل [illegible]

طفل [illegible] که بود از [illegible]
تربیت [illegible] تا بهد که [illegible] دریا [illegible]

[illegible] شتاب [illegible] پیر [illegible]
[illegible] هر کام [illegible]
[illegible]
[illegible] طلب [illegible]
از [illegible]
[illegible] هر کره [illegible]
[illegible] نو بهار [illegible]
[illegible] شاخ [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]

تاج [illegible] بیرون [illegible] آزاد [illegible]
[illegible] دل [illegible] بسیار بود
[illegible] پیر [illegible]
[illegible] گر [illegible]
[illegible] بیگانه [illegible]
[illegible]
[illegible] فضل [illegible]
[illegible] ارزان بود
[illegible] بسیار بود
[illegible]
راه [illegible] پیر [illegible]
باده [illegible] پیر [illegible]

[illegible] دل
[illegible] بوی [illegible]
[illegible]
[illegible] داد [illegible]
[illegible]
[illegible] نظر [illegible]
دیده [illegible]
[illegible] شعله [illegible]
آمد [illegible] نفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فیض [illegible]
[illegible]
موج دریا [illegible]

[illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دریا [illegible]
[illegible] دیده [illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]

در پی ما کم نشستن قایم کند کار عشق
پیر راه خویش از بال عنقا می دهند

چینی گر آستین سیلاب اشکم بی حساب آمد
زمین خانه ما را دگر از نو جای آمد
بیاید گر حنا از دود جگر پیغام مشتاقان
نگارین پنجه مکتوب با دوری جواب آمد
بسوز خانه ام اظهار [illegible]
که گر در جلوه گاه خاطر آید باشتاب
ز دو رخساره [illegible] کل لطف ده [illegible]
که شوخ جهان حسن [illegible]
مرا با داد و آسوده [illegible]
زود گر آفتاب از خانه ماهتاب آمد

چینی از شکوه گر لبریز کردم حرف
[illegible] لب را ز نهانم [illegible]
ز تار [illegible] آستین [illegible]
[illegible] در کوه اگر [illegible]
بغیر از درد و داغ دل [illegible]
جو فردا [illegible] قیامت [illegible]

کوه [illegible] بهر با بار داد
بعضا [illegible] بار داد
هر یک [illegible] داد
اسپ [illegible] داد
چون حباب از [illegible]
[illegible] داد

حفظ لب اظهار خاموشی کند
الکه مژگان ز اظهار داد
دوستی دقیم بر در خلوت کشی
[illegible] کردم طلب زاد داد
خانه فانوس [illegible] ویرانه
شمع بیرون [illegible] از دیوار داد
[illegible] عاشق بنگاه [illegible]
نخل ما [illegible] از شکوه با بار داد
[illegible]
جام [illegible] داد
جام [illegible] داد

دوستی

دوستی فارسی [illegible] طلب [illegible]
کرد [illegible]
[illegible] از [illegible] کرده
[illegible] کرده
روز [illegible]
کوه [illegible]
[illegible]

[illegible]
کل حلق [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
چون [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible]
[illegible]

غرض ز باده کشی غفلت دو کون بود
بکیر بوی [illegible] ام نسیم [illegible]
[illegible] که خورد [illegible] لعل و [illegible]
بکیر بجانب هندوستان [illegible]
[illegible] این روزگار [illegible]
نشسته ام که به پهلوی [illegible]
قبول اهل نظر [illegible] شد [illegible]
[illegible] از نکو مرید صاحب [illegible]

[illegible] که به برگ گل از آن [illegible] زیبا دارد
[illegible] فلک [illegible] یاد دارد
چند تصویر [illegible] زنگار دارد
قدم چند برون نه که تماشا دارد

[illegible] چون از [illegible]
آب در حضر تو در آید یاد [illegible]
کرده پیمان محبت [illegible]
که چو منصور ز دو صد عاشق [illegible]

[illegible] کجا [illegible] خاطر [illegible]
چون شمع بیدار دیده [illegible]
یعنی [illegible] چراغ [illegible]
[illegible] دریا [illegible]
صیقل دل [illegible]
صورت [illegible]
[illegible] پا [illegible]
حلقه در گاه [illegible]

[illegible] که [illegible] صبح [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] حافظ [illegible]
[illegible] شمع [illegible] بادام [illegible]
در [illegible] آتش پریشان [illegible]
[illegible] پروانه [illegible]
در [illegible] شمع [illegible] قایم [illegible]
تا پر پروانه [illegible]

از در ظلمات غفلت کرده [illegible]
تا نیفتد بخرابات [illegible]
گریه را از دیده [illegible]
خانه ات [illegible]

[illegible]

نجم آسوده ز حسرت بهر صورت که نمائی
بجگیم [illegible] سنگ اندازد
[illegible] یک ره [illegible]
پیمود [illegible] گل را [illegible]
بهار [illegible]
[illegible]
زمین چون [illegible]
بگو با میر مجلس [illegible] دیگر اندازد
[illegible]
که از [illegible]
[illegible]
بجا [illegible] آفتاب [illegible]

عجب بود [illegible]
غبار خاطرم [illegible]
بگو تا [illegible]
که شد [illegible]

ز دوست دلبر [illegible]
[illegible] عشقبازان [illegible]
چه [illegible]
و ما [illegible]
چه [illegible]
ز صد [illegible]

ور [illegible]
نهم [illegible]
منت [illegible]
[illegible]
یکی [illegible]
بیا [illegible]
کاهر [illegible]
بجا [illegible]

دوستان [illegible]
[illegible]
تا [illegible]
پیچ [illegible]
پیکر [illegible]
صبح [illegible]

کعبه

[illegible]
دور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اعتبارات جهان [illegible]
[illegible]
الفقر [illegible]

قضا ز تیر قضا پیکی بدوزد [illegible]
گشتیم ... ز زهر ناله ... [illegible]

زخم فراق را نتوان کرد چاک بند
دیبت بریده را نتوان بخیه سود مند
[illegible]
بر دیده ... [illegible]
هر قطره اشک ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
یک زخم پیاله خورده ... [illegible]
[illegible]

بر قتل ما او فتاده ز طاق دل او
منع مرا دهید به بیت شکسته بند
تسلیم ... [illegible]
آنجا هزار گردن ... [illegible]
بیچاره ... [illegible]
بیچینت ... [illegible]
قاسم عشق ... [illegible]
با پرده ... [illegible]

ز اعضایم ترا دیده جهان دارد
که ... [illegible]
[illegible]
[illegible]

جهان پرورده ... [illegible]
بجان ... [illegible]

[illegible]

وفیض ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بخرد از دلم آه سحر که ... [illegible]

که پیر و این جمله از خاک با غلطی بخرد

بر چنین ترا جان محبت در نقل دارد

نسیم گل کند کز لبت شجال بخرد

بحبر الشوق ... شرمنده اعمال بخرد

که از دست قیامت کشته او لالی بخرد

نیم از کار رسی مژگان او [illegible]

ز خاک سنبلک گرد ... بخرد

بحجم گر مبین در عاشق زنهار کاسم

که چون او کشته بهر تو در صد بیابان بخرد

کعبه جویان تو دانند که آه ... [illegible]

طوق و ظلال همه حلقه ... در گاه

طالبان تو ره پیش ... دارند

گاه بر مسند شاهی و گهی در خاک

صبح جیا که ... بر باد تو ...

پرچم ... طلبکار دم ... [illegible]

عمر اگر پیر کند در کنه ... [illegible]

همه چون کوه گرانند و سبک جنبند

آ... پیر چه حقیقت ... سکون

... زینسی تو بجان ... [illegible]

قایم از صحبت پیر و درد ... [illegible]

رو پیر منزل ... که خاطر ...

اگر در کوه ماند آتشم یاقوت تر گردد

بید اگر بر بیزد خاک من آتشکده گردد

ز زلف پر کشی او ... دارد

که ... [illegible]

چنان پنهان از ... [illegible]

رود و مهتاب ... خواب ... [illegible]

مرا ... کار چون در ره ... [illegible]

... شاید که چون ... [illegible]

بر از پرده ... [illegible]

ز زلفت روز ... [illegible]

بهر نسبت که ... [illegible]

پیر ... [illegible]

ز خاک ... [illegible]

کنار ... [illegible]

... خانه ... از ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

زلف ... [illegible]

خاک ... [illegible]

غبار ... [illegible]

... [illegible]

عاقلان از ... [illegible]

دیده ... [illegible]

پاک ... [illegible]

اول آن ... [illegible]

لاله در ... [illegible]

... [illegible]

آه عاشق ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

قاسم ... [illegible]

چنین ... [illegible]

زینت ... [illegible]

در آب ... [illegible]

ز دریا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

عشق را [illegible]

گاه آتش ازجان ما [illegible]

چون خیال شعله حسنش [illegible]

[illegible]

در دل افسرده ما [illegible]

[illegible]

از خیال [illegible]

[illegible] عکس او آینه [illegible]

عکس از صحیح [illegible] پایه رحمت [illegible]

سینه آینه را [illegible] دل [illegible]

تا چه با این گرد [illegible]

دیده بر آتش [illegible]

در دل و دشمن خیالم [illegible]

بر زمین [illegible] هر جا [illegible]

[illegible]

تا دیده کی [illegible]

چشم آیینه را [illegible]

[illegible]

مرا جایست زمین [illegible]

[illegible] شوق [illegible] درد [illegible]

[illegible]

میکند [illegible]

هر که در [illegible]

[illegible]

تمام شد

ز اختلاط خلق قاسم دمی در کنج [illegible]
ز بیگانه صحبت [illegible] دانی [illegible]

[illegible] دل با صبر [illegible] بجا [illegible]
یا دوست رفتی [illegible] بنالش [illegible]
[illegible] از لبی [illegible] نو [illegible]
عضو [illegible] از جا میرود [illegible]
یا چونه [illegible] دل [illegible] فارغ [illegible] کجا
[illegible] گل مانند بجا [illegible]
این دل [illegible] قوت [illegible]
[illegible] کرد [illegible] میرود
[illegible] رد [illegible] سینه [illegible]
[illegible] حرف [illegible]

هر یک [illegible] دل [illegible] عالم [illegible]
[illegible] دل [illegible] طرف [illegible]
[illegible] عشق تو قاسم [illegible]
[illegible] حرف [illegible]

چون [illegible] ایام [illegible]
جان [illegible] از [illegible]
نقش [illegible] نقاش [illegible]
عکس [illegible] تصویر [illegible]

[illegible] عجوزانه جای [illegible]
[illegible] دیوانه [illegible]

[illegible] ذره [illegible]
[illegible] قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] باده [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]
[illegible] شمع [illegible]

[illegible]
[illegible] نعمت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جو باده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نیستی در تیره بختی [illegible]

بار دویم زنگ [illegible]

ز جوهر تیغ مژگان تو غافل [illegible]

که بی رنگ [illegible]

غم پنهانه آخر [illegible]

هر [illegible] عقده در دل عقده [illegible]

گرانی گر دیده ام چندان [illegible]

[illegible] بیرون [illegible]

گل [illegible]

چمنی گر جلوه [illegible]

خدایا پرده [illegible]

ندیدن عالم [illegible]

جنون از بس که [illegible]

کمال [illegible]

[illegible]

عقده دل [illegible]

غم گریبان [illegible]

جنون [illegible]

یاد و دامت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قاسم این دولت [illegible]

[illegible]

غلط [illegible]

[illegible] زلیخا [illegible]

درون [illegible] یعقوب [illegible]

زبان [illegible] جمال [illegible]

[illegible]

سعادت [illegible]

[illegible]

اگر جذب زلیخا [illegible]

[illegible]

اگر قاسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که شتی دل کاشمر ز بهشتی آمد

[illegible]

فحسنا شاید که گردد از دو عالم
یکی یک شد گهر را صدف آمد
ز موج حادثه تا چشم خضر آمد
که شکستی که شتم تا خضر آمد

ز خطا و کم و ابر نظر باید
تا بسی گوهر جوابی چه سیاه دریا
اگر گوهر صفای تو موج زند
بخشیده موج لعل آتی گوهر کرده
جمال چو ز سینه که کرده دو دو
دماغ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
جان داد و دو جهان [illegible]
[illegible] طپیدن دل [illegible]

[illegible] مژگان دارد
[illegible] دارد
کف خاکی که [illegible] طفلان دارد
روز و شب [illegible] عالم [illegible] بیابان دارد
در دل [illegible] صدف [illegible] باران دارد
جلوه [illegible]
دل دیوانه از آن شوق بیابان دارد

[illegible]

هر کرا [illegible] دارد
[illegible]

[illegible]

یکی چو دل نوای هستم ز نوای [illegible]
پنجه با نغمه نغمت که محمد [illegible]
فرخ که از پایه خود پای فلک [illegible]
پایه مور هر اجز سلیمان باشد
تا دل شکفته [illegible] ز صحرا گرد
نفسم [illegible] روان سینه باید
ز غم عشقت و رو نور و صفا
[illegible] صحبت ما [illegible] بیابان باید
[illegible] لا [illegible]
[illegible] طفلان باشد
گر شوق [illegible] بیدل [illegible]
[illegible] نه ز [illegible] نور بود

[illegible] دو [illegible] از [illegible]
[illegible] پا [illegible] دل [illegible]
[illegible] غم [illegible]
[illegible] زخم [illegible]

تا امید [illegible] از [illegible] غم می‌چکد
آرزو [illegible] دل ز داغ می‌چکد
[illegible] از [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] بلبل از دماغ [illegible] می‌چکد
پا [illegible] جام [illegible]
[illegible] از ایاغ می‌چکد

[illegible] ز [illegible] افغان [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] دل [illegible]
دل دیوانه [illegible]

[illegible] از ضعف [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible] از [illegible]
هنوز [illegible] از لب [illegible]

[illegible] آید [illegible]
[illegible] که در دریا [illegible]

[illegible]
[illegible] دارد
[illegible] دل [illegible]
[illegible] دارد
[illegible] از [illegible]
[illegible] دارد
[illegible] دارد

[illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] دل [illegible]

[illegible] از [illegible]
[illegible] آرد
[illegible] آرد
[illegible] آرد

[illegible] برد
[illegible] از [illegible] برد
[illegible] برد

زمن

به جایی که پر [illegible] امید کم

پیوسته [illegible] زر گریبان تو باشد

آن زر که [illegible] رفت [illegible]

امروز [illegible] نقش ایوان تو باشد

از [illegible] پیر و بال [illegible]

[illegible] تربت [illegible] مستان تو باشد

[illegible] مرد آنکه [illegible] جانبه مردان تو باشد

[illegible] از دو جهان [illegible]

[illegible] که در خاک شهیدان تو باشد

منزل [illegible] در جهان [illegible]

[illegible] که پیکان تو باشد

دو جهان [illegible]

[illegible] لذت [illegible] تو

[illegible] نمانده

[illegible] جگر [illegible]

[illegible] مسیحا [illegible] نمانده

[illegible] درد [illegible]

[illegible] نمانده

جو [illegible] تیغ [illegible]

[illegible] تو [illegible] نمانده

زغمت [illegible] نمانده

هر [illegible] دل [illegible]

[illegible] زلف [illegible]

دل خورده ام [illegible]

چراغ [illegible]

[illegible]

دل چو از غصه زند دم [illegible]

[illegible]

کسی که در میخانه [illegible]

[illegible] قطع طمع دارد و فریاد [illegible]
[illegible] چون روز [illegible]
[illegible] لیلی و [illegible]
هر چه [illegible] دنیا و از زلف [illegible]
[illegible] چند کرده [illegible]
این جهان [illegible]

هر که با [illegible] نشسته [illegible]
هر چه [illegible] فرمان [illegible] کرد [illegible]
[illegible] آینه [illegible]
[illegible] از جان [illegible]
[illegible] جلوه [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

آب گهر قطره باران [illegible]

چون بجمعیت که از [illegible] جدا میشود

پرده از روی [illegible]

[illegible]

لطف از رخ [illegible]

در بیابان ز لطافت [illegible]

در کف از دوری [illegible]

از آن یکی [illegible]

[illegible]

که از آب خجالت [illegible]

جدا از [illegible]

که از چین جبین [illegible]

پیر [illegible] آستان عشق [illegible]

تقاضا [illegible] عزت مضطرب دارد

[illegible]

که از شوق [illegible]

که آب [illegible]

جان گر [illegible]

[illegible]

خنده زد گل بلبلان [illegible]

[illegible]

کسی

[illegible]

پریشان تا نکردم خویش را [illegible]

[illegible]

بباغ شعله دارم آشیان [illegible]

[illegible]

سعادت [illegible]

[illegible]

درین دیوانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

درخواب

غلطم که جهان نیست او نیست
که هر چه در دل مست بگذرد خبر دارد
ز پیچ و تاب میان کس چگونه بپیچم
دلم گرفته بپیچی که در کمر دارد

نکو بهره و مه آن شوخ بیباک جهان [illegible]
که یادگار زمین تا آسمان [illegible]
محیط که در دور [illegible]
[illegible] به پرده دل راز [illegible]
اگر ز اهل دل [illegible]
[illegible] بلبل آشیان [illegible]

الهی [illegible] لطف و الرحمن [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] قاتل [illegible]
[illegible] جاده [illegible]
[illegible] دل [illegible]

[illegible] تو [illegible]
دو جهان زیر و زبر [illegible]
خامه تو [illegible] در کف [illegible]
رنگ [illegible] تصویر

صبح عاقل بجهان صلح و صفا [illegible]
با خبر باش که دیوانه [illegible]

[illegible] از کوه گران [illegible]
در صدف [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیاکم

[illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible]
[illegible] جان [illegible]
از دوست [illegible]
آن دل [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] دل [illegible]
دندان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پیش آنچنان شدم که نهانی [illegible]
در هجر تو [illegible] حلال [illegible]
دیدن توان رخ تو و [illegible]
بینی که در آب زندگی ما [illegible]
ما را بدون زر دایره ماه [illegible]
از قیل و قال مدرسه قاسم [illegible]
آورد عشق به پیر [illegible]

بی زلف تو دل دیده تو بیدار [illegible]
دیده [illegible]
هرجا که شعله صاف [illegible]
هردم [illegible]

[illegible] لطف [illegible]
در فراق [illegible]
بنفشه [illegible]
جز دل [illegible] که زلف تو [illegible]
در شب [illegible] که [illegible]
با بخت [illegible] مطلب [illegible]
طرز [illegible]
قاسم از شوق [illegible]
گشت گمنام [illegible]

چنانم دل [illegible] عاشق [illegible]
قاصد میان ما [illegible]

هرنامه که بیرون [illegible]
مکتوب [illegible]
از [illegible]
[illegible]

هر دو [illegible]
انگشتر سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
خضر [illegible]
در [illegible]
در وصف [illegible]
گل [illegible]
قاسم [illegible]
جز [illegible]
باز [illegible]
[illegible]
مرغ دل [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دل [illegible]
دل [illegible]
[illegible]

دم آید دم از جاده رگ جان بجوت
بخرامید که در آنجا به بکون ... مانند
جمع محبات است که دور محبت کرده
شد سی کام ... حاصل و دو ... مانند
با کاه در زمه کون و مکان قائم
دور حرف است که بر خاک در ... بنماند

خوب آمد از عشق دل او ز در صفا
هر عضو ز جا رفته ... آنجا
محبات که نقش ... در آید
... دو در ...
آن نجم که پیوند ...
چون ... و در ...

تا قطع کرد ... از طفلی ...
هر بحر که بر خرد ...
هر عقده که ز ... دل است ...
در قافله عشق تو امروز در ...
پرون ... از جاده ...
بر خاک ...
... چو از شاخ ...
... از کف پیران ...
زنار به بتخانه و در کعبه روا

خوبان ... کرشمه ...
... غمزه را به ...
سر در محیط فکر ... پرده ...
تا ...

جمعیت جواب ز مژگان زنوان ...
کاین پرده ...
در چشم مور جلوه ... غزال
نقصو ... پیمانه کشیده
قایم ...
خود را از این جهان ...

هر تو جان ... بیش ز مرسید
این پایه ... رفته ...
گنجینه ... خواه که ...
خوناب لاله ...
...
از شاخ ...

اخر ... رسید
یک خنده ... بصورت ...
هر عضو ...
چشم ...
...
قایم بدار ...
...

عشق آمد و دود ...
سر در ...
در ...
بیچاره ...

...

...

کر حیرت جمالت عاشق مجوب بیند
[illegible] هر کسی به خود [illegible] بیند
گه از زلفش مجر کرفته دو تا
معشوق خویش [illegible] بیند
کرد دو زلفش پریشان [illegible]
موی میان او [illegible] هر کس [illegible] بیند
در پرده [illegible] جمال او [illegible]
تا رنگ باده رویش زیر نقاب بیند
[illegible] زلفش در [illegible] مردم
[illegible] آتشین [illegible] بیند
[illegible] دلی معشوق دایم [illegible]
روزی [illegible] بلبل کل [illegible] بیند

از [illegible] افسانه [illegible]
[illegible] بیند
قایم [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] لطف عالم خراب بیند
از [illegible] باده [illegible] جام [illegible] ماند
[illegible] صحبت [illegible] ماند
بلبل [illegible] زاهد [illegible] کل
آمد بهار [illegible] ماند
در خاک [illegible]
از [illegible]
[illegible] ماند
در خاک [illegible]

[illegible] کلام [illegible]
[illegible] ماند
آمد [illegible] خط سبز [illegible] نظر
[illegible] دیده یاد [illegible] ماند
قایم در [illegible] شراب
افتاد کل [illegible] ماند
[illegible] دل [illegible] آمد
از [illegible] زلف [illegible]
دلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] آمد [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
دل عاشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جو کسی

غیر از دیدهٔ عاشق که روان گوهر اشک

هیچ یک چو صدف در نیست که روشن گوهر

نیست کرد که در جمع شد و جا [illegible]

که گر بسحر دلم را با همه [illegible]

هر که گر نمایه [illegible]

[illegible]

[illegible]

کز نسیم حسرت رخسار او در ماتم [illegible]

ز نور عشق شمع مجلس مجنون شد

چراغ خلوت دیوانگان [illegible]

به لب آمد جان از تو [illegible]

که در دیوانه ام [illegible]

لب زخم [illegible]

[illegible] چو [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

[illegible]

[illegible] ز روی [illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیوانه [illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیده [illegible] عاشق [illegible]

[illegible] جلوه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کنم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بلبل [illegible]

[illegible] خط تو دیدیم [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible]

گل [illegible] نعت الوان [illegible]
هر [illegible] عقده [illegible]
از [illegible]
[illegible] چشمه [illegible] جوبار [illegible]

دیوان دیده را [illegible]
جز [illegible] ابرو [illegible]
[illegible] گرد [illegible] خورشید [illegible]
خضر [illegible] دلیل [illegible] کمال [illegible]
[illegible] بود [illegible] صبر [illegible]
[illegible] طرب [illegible]
صبر [illegible]
جام جهان [illegible]

هر جا که حسن [illegible]
از دو [illegible]
قاسم [illegible]
در کوی [illegible]

تا [illegible]
همچو [illegible] گان [illegible]
[illegible] مژگان [illegible]
این بیابان [illegible]
صاحب [illegible]
[illegible]
بیت [illegible]
گر [illegible]

بسکه قاسم [illegible]
رخنه [illegible]

در [illegible]
[illegible]
[illegible]
جلوه ده [illegible]
[illegible]
بیت [illegible]
تربت [illegible]
[illegible]
[illegible]
و ز دو [illegible]

عاشقا [illegible]
از [illegible]

[illegible] اعتبار [illegible]
[illegible] بهار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در آب [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] قاسم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عاشقا

[illegible]

لب لعلش [illegible]
یک پیچ و تاب از زلف [illegible]
همچو [illegible] آئینه [illegible] بشکست
با خلق شود دوستی پیر [illegible]
در عشق جانان قائم در [illegible]
پیوند محبت [illegible] زمان با هر کسی

خصم گر بنده را همه [illegible] کند کسی
جز به پیچ [illegible] ستم [illegible]
صحرا [illegible] دل [illegible]
از خویش [illegible]
بیغم [illegible] دل [illegible]
باد [illegible]

[illegible] روز [illegible] بند [illegible]
پروانه شود [illegible]
آتش [illegible] محبت [illegible]

[illegible] عشق [illegible]
گر خضر [illegible] خورند آب [illegible]
فغان [illegible] جلوه [illegible]
دل [illegible]

گر خضر [illegible]
نفس [illegible]

آن [illegible] لطف [illegible]
[illegible] گل [illegible]
[illegible] جنون [illegible]
[illegible]
بر جمعیت عالم [illegible]
[illegible] دل [illegible]
صبح [illegible]
[illegible]
هر که [illegible]
[illegible]

[illegible]

نه نمایید عجب ار گلشن [illegible]
در حریم بزم خواهم آن قدر [illegible] را
عرصه [illegible]
با دل عشق [illegible]
[illegible]
[illegible] بیمار [illegible] مسیحا [illegible]
[illegible]
[illegible]
ای [illegible]
از [illegible]

[illegible]

[illegible] آغاز [illegible]
[illegible]
دل دیوانه [illegible]
[illegible]
[illegible] حیرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

چنان [illegible]
[illegible]

[illegible]

ای دل [illegible]
معشوق [illegible]

محتاج در وصف [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قاسم ار از فرده جان ز آ... کی
الحمد حال ... و ... تو واند حال

دل بکتابت ظرف سر آید پس عشق
محبوس بتحریر نماند ز نور عشق
پا قرینه گر شد لب خضر و کف کلیم
گر تو تحمل اگر کوه چه ... عشق
عمر ... شهید ... بحی ...
زان ... گر ... الحق ... در ... عشق
قطرات ... بساط ... عشق
در ... آور ... عشق
هر ... ز خاک ... نیست ...
کرده ... عشق

[illegible]

[illegible]

درا در دل که جاییست درد دل
برون از دل غنچه پیداست درد دل
بیا با اهل دل یکتانه [illegible]
که پیدا آشنایی نیست [illegible] دل
دگر از خود پر سینه داغ [illegible]
فغانم را [illegible] دل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وحشی

در غزل [illegible]

[illegible]

قاسم [illegible]

[illegible]

یا لبها معشوق [illegible]

ورنه بهار [illegible]

[illegible]

زان باده که [illegible]

در گلشن ادب [illegible]

[illegible]

قاسم فریب جلوه [illegible]

جانان تجلی [illegible]

تو از دل [illegible] دگر [illegible]

اگر در راه او صد کعبه [illegible]

[illegible]

که با یک گرو و که جدا [illegible]

قاسم از ما همه جا [illegible]

ندانند حریفان که [illegible]

[illegible] بزنم [illegible]

صد رنگ ناله از [illegible]

قاسم [illegible]

[illegible]
سکه ... چه سینه ... [illegible]
اگر بگیرد لطفی ... [illegible]
گلاب ... بلبل ... [illegible]
نه دل در سینه ... سر ... داریم
... تو در چین ... [illegible]
... پهلو ... [illegible]
روم در شعله و پهلو ... [illegible]
بهار ... او بالیده در طالع دارد
که گرد ... عشق او ... [illegible]
شب هجران تو ... داریم
... [illegible] ... داریم

... [illegible] ...
هر چند ... در ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... داریم
... [illegible] ...
... در دام ... [illegible]
خضر ... هر دو جهان ... [illegible]
... دل ... [illegible]
گاه ... وجد ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

... [illegible] ... باده ... [illegible]
... [illegible] ...
دنبال عشق ... دیوانه ... [illegible]
... [illegible] ...
در دیم ... [illegible]
زندان ... [illegible]
... سجده ... [illegible]
در ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...

خود ... [illegible]
در راه عشق ... [illegible]
... [illegible] ...
از ... [illegible]
... [illegible] ...
در ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
دل ... [illegible]

... [illegible] ...
در جهان ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
جام ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... سجده ... [illegible]
... خیال ... [illegible]
دل ... [illegible]
... [illegible] ...
... عشق ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
در دل ... خیال ... [illegible]
... عشق ... [illegible]

از تحیر گریه در دیده به هر جا مانده [illegible]
کز غم زنده [illegible] پیچیده کرده ام
تا به هم زد رنگ دیده [illegible]
نظاره [illegible] به دیده [illegible] کرده ام

یادگار [illegible] خواب [illegible]
[illegible]
خیال [illegible] خاطر [illegible]
که [illegible]
[illegible] که دیده [illegible] بهار [illegible]
سره [illegible] بال [illegible]
بجا [illegible]
بجا [illegible]

ز نبض [illegible] لب [illegible]
که از طپیدن [illegible]
غذا [illegible] جان و دلم [illegible]
به راه [illegible]
[illegible] آن [illegible]
که کار [illegible]

چنان [illegible]
که [illegible]
بجا [illegible]
طلوع [illegible] یاقوت کرده ام
چنان [illegible] خیال [illegible]
[illegible]

دماغ و دیده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لطافت [illegible]
که [illegible]
[illegible]
که [illegible]
[illegible]
[illegible]
بصورت [illegible]
[illegible]

افغان که با عشق [illegible]
منصور وار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سیل [illegible] خانه خدا
[illegible]
درد و [illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
در [illegible]
مصور [illegible] خیال [illegible]
[illegible]

ضعف [illegible]
[illegible]
[illegible]
از آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
در نظر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
با [illegible]
در [illegible] وصال [illegible]
[illegible]

سر دل پیچم ز زلف پیچ پیچ [illegible]
[illegible] افروز [illegible]
[illegible] حیرت [illegible]
بر او حیرت آلودی بود [illegible]
پیکه قاسم ز گلشن غم [illegible]
دیگر را [illegible] جامه [illegible]

ملایم گر چنین [illegible]
[illegible]
دل به چین زلف او دادم [illegible]
آب [illegible] در خانه [illegible]
[illegible]

[illegible] الفت که [illegible]
[illegible] گردد در حصار [illegible]
[illegible] محبت [illegible] عالم [illegible]
که [illegible] خود [illegible]
بود [illegible] خلایق [illegible]
درین عالم [illegible]
[illegible]

[illegible]

اگر [illegible]
[illegible]

[illegible]

با دل مخمور قاسم چند به دیگر [illegible]

چند دادن دل از پیر و جوان خنجرم

پیر گشتم که دارم از جهان خنجرم

کرد مهتاب ز مینا [illegible] خنجرم

روز در دشت [illegible] خنجرم

یک پیک از دل [illegible] نهان خنجرم

این جهان عالم [illegible]

[illegible]

ذلیلی [illegible]

[illegible]

طپیدن دل در سینه [illegible]

[illegible]

صدا [illegible] ابر از [illegible]

چرا ز جیب طبیعت [illegible]

پر آب گردد [illegible]

چو غم ز حرف [illegible]

صدا [illegible]

پر از غرور مرا مغز [illegible]

پر ز خرد [illegible]

بقدر ریزه [illegible]

[illegible]

منور شود از [illegible] ایوانی که بودیم
از بس معمار عشق آن [illegible] دادیم
[illegible]
[illegible] داغ [illegible]
یاد ما [illegible]
[illegible]
یکی [illegible] و داغ [illegible]
صید [illegible]
نفسی [illegible]
پیش از این [illegible]
از [illegible]
جز [illegible] اقلیم عالم [illegible]

یا [illegible] از [illegible]
کاشی [illegible]
روشن [illegible]
یکی قاسم از [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
سنگ [illegible]
روز [illegible]
پا [illegible]
عقل [illegible]
[illegible] پروانه [illegible]
قلم [illegible]
از [illegible]

قاسم آن [illegible]
[illegible] دو عالم [illegible]

از صفا [illegible] داریم
[illegible] ساعت [illegible] داریم
[illegible]
[illegible] داریم
[illegible] خلوت [illegible]
[illegible] ساعت [illegible]
[illegible] داریم
جذبه [illegible]

جذبه [illegible] فضای [illegible]
[illegible] دو عالم [illegible]
در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ساقی [illegible]
[illegible]
[illegible] از صفای [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] ساقی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جلوه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عشق [illegible]

[illegible] تواضع
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دل [illegible]
[illegible]
دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زمین و آسمان در عالم [illegible]
جهان از کفر و ایمان فارغ [illegible]
چه پیکر رنا قد الیاس [illegible]
ز شوق نالد [illegible]
خدا داند که پیر از دیده ها از دل [illegible]
ز مژگان [illegible]

جدا از پیر تا [illegible]
قامت [illegible]
[illegible]

جلوه پیر گران بود [illegible]
دیده [illegible] معراج [illegible] دو عالم

به حکمت [illegible] طوفان غم
که [illegible]
هر دیده که نظر [illegible]
بود [illegible] دو عالم [illegible]

زبی [illegible]
همه [illegible]
[illegible]
تمام لذت زخم از [illegible]

بود دام [illegible]
[illegible]
گردید توبه از [illegible]
مصحف [illegible]

بیچاره [illegible]
[illegible]
دو عالم [illegible]
[illegible]

دران وادی [illegible]
[illegible]

فلک با مردان پاک طینت بجنگد
درین دریا صدف از سنگ داریم

که گشت عمر چو تیر از تو در کمان
پیست پیکی فرزانم حال
چو چشم موج از او دیده ریزیم
گه خوردها لاله خورد از دل
بگرد کوی تو بال فرشته
بروی خاک چو بید
جدا تو در خیز به لب عاشقان
نظر بخال تو دارد
بسوز مطلب بچشمه حکمت
شد ملال

گران دل که پیر جهان
چو نخل بادیه بیکس پایه
بزم جام چو
مجنون بکنی تراز خس
با چنین پیر
پاس رسا غم
بیابان دیده درهم
دو کوه پرسم
جهان نیکت بر جولان
تر زخم در آن
من آن مرغ که با شد
بهر بند

برخاستم که گویم در وصف آن جانانه
بخیزد در پرده بگویم که انجم
نامرد در پشت تیغ جهره ام
کبود از بار محنت بود
پیراز آن تلم داریم
بخیزد
جبین گر خبرت
بدیم گرد نیز در با بوسی
هر چند دورم از تو
تا به صدا رسید بتو فریاد
پنهان زخم
بر سال

زیبت طالع پیر زدن فنانها امید
چو دیده اند در خاک
بغیر دولت پیر خلق
بدون ز روئیس
بچون خاکم
زراه کوی

ویشغل
تسبیح
هر جا که
خود
در حقیقت پیران
تا به پیر

باد و تا پیر کردون
در ابتدا از
سیاه
بدون
بار خنده
رها بسته
دلم
بسوی آینه
عشرت
چنین
صیقل
زنگ از دل

بیشتر در خدمت پیر مغان
خوطرزدن
پیشت
بدون
فانوس
چو
نقش
بنفع
الکی
وراند
خاکم

گفتم از آن وصل تکلّفی که جهان تو
لب غنچه کرد و گفت که تکلّفی [illegible]

زنار پیاله اقبال است [illegible]
گرفته دامن [illegible] دراز [illegible]
غبار کفر ز دامان برهمن مطلب
گرفته راه زمین حرف [illegible]
بجای ذکر برهمن [illegible]
[illegible]

[illegible] میان [illegible] آن [illegible]
[illegible] این جهان بجهان گرد من

هر کسی [illegible]
[illegible]
آسمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
هندوستان [illegible]
مینا [illegible] بغل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] سجده پیر دو [illegible]

گر [illegible] از [illegible]

در آن خلوت که گل با غنچه دیگر [illegible]

[illegible] پرده [illegible] گل [illegible]

روم در عالم [illegible]

[illegible]

آرزو واز پس گره که در دل تنگ [illegible]

عقده ها آید برون [illegible]

[illegible]

برق آتش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صبح وصال او [illegible]

صبح امید [illegible]

[illegible]

تا لایم شو بخلق و ذهن کدار جهاو [illegible]
زبان جو بشگفو دام هم دخم چو [illegible]
تراکه بنشت نیز در شور کی [illegible]
فور چشم بروز شاخ نخل [illegible]

دور از نوبا سد که سلعص رخسته دو کار
پنجه [illegible] پیش پنجه بمو [illegible]
پیسکه از نخت کران ازچو [illegible]
هست چشم که ازو زبان دیگری [illegible]
چشم ذخم عشق زاوعشق برو [illegible]
پیوصلش داده دسینه اکر [illegible]
در چشم فرماد جبل [illegible]
خار در پای [illegible] در کوشه [illegible]

در بیابان مهرش ماه و [illegible]
هست بهر جا از سعادت [illegible]
نشکفته رنگین فتح از زبان بلبل
خنده گل کر سوخته [illegible]
در چراغ خانه ام [illegible]
یکند پرواز [illegible]
پیکسه کرخاک کرد و دیده [illegible]
کر نخواهم [illegible] دیده [illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
بیکس از درد [illegible] ازو [illegible]

ذوق پیمانه از [illegible]
صفحه داغم درد [illegible]

کو دل از [illegible] جمع و از دو [illegible]
یا کریبان کر کرد و دو دست [illegible]
پنبه [illegible] از طینت [illegible]
کوه و صحرا [illegible] کند از سایه [illegible]
بیکسی [illegible] زدا زاغم [illegible]
مرا توان [illegible] چنین [illegible]

بیکس و در وصف آن [illegible]
کی یاد و [illegible] در دو [illegible]
تار [illegible] جوز [illegible]
[illegible] آتش کل [illegible]
غرور [illegible] ضعفا
[illegible]

از آن باز [illegible] دست خود [illegible]
کرد [illegible] ز دین [illegible]

آن دل که [illegible] از نقاب [illegible]
سیاه [illegible] از [illegible]
[illegible] ز دو جو [illegible]
آید [illegible] نقاب [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] وصل [illegible]
[illegible]

آشنا [illegible] بال [illegible]
[illegible] از [illegible] خواب
[illegible]
[illegible] ز طراوت [illegible]
قاسم [illegible] باده [illegible]
بال [illegible]

[illegible] که [illegible] عقل و دل
[illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]

[illegible] اسمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دلم [illegible] از [illegible]

بدا خلق [illegible] طاقت [illegible]
[illegible] دل [illegible]
عجب [illegible]
[illegible]
[illegible]

بدام عشق تو [illegible] آنکه ز غم [illegible] دست آوردی
که از فروغ عشق [illegible] مه بود [illegible]
بهشتی ام [illegible] ام [illegible]
بگو کسی باید [illegible] پریشان در [illegible]
اگرچه پیرم [illegible] را [illegible] کرده
کند وحدت [illegible]
عزیز مصرم [illegible] تا ز خوش [illegible]
بریده دست زلیخا [illegible] بدیدگی

گرفته [illegible] دیگر [illegible]
فکر تو [illegible] بدل [illegible]
هرچند [illegible] پابوسی [illegible]
آنجا که تو [illegible]

بوی گل و [illegible] به نذر می‌رود روان
آب کرم [illegible] بشکند به نذر می‌رود روان
کشتی [illegible] دجله [illegible]
جنت آهوی [illegible] به نذر می‌رود روان
فصل بهار و صحن چمن [illegible]
گلشن [illegible] به نذر می‌رود روان
پیغامبر و ملک جو [illegible]
فرزندم [illegible] به نذر می‌رود روان
قاسم [illegible] پا به سر [illegible]
موج گل و [illegible] به نذر می‌رود روان

[illegible] غزل [illegible]
بر [illegible]

آنرا که صرف [illegible] او
جز پاره [illegible] دل [illegible] در کنار او
هر پیرو [illegible]
نگاه [illegible] قامت [illegible]

[illegible]
پیراهن [illegible] هرجا [illegible]
[illegible]
بیاد [illegible] چشم حیران [illegible]
[illegible] لب [illegible]
زنجیر [illegible] عاشقان [illegible]
[illegible] طاقت [illegible]
[illegible]

[illegible] دارالسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible]

[illegible] قاسم [illegible]

بیوفایم نصیب از ان صنم [illegible]
که پیواد [illegible] دو عالم و [illegible]
دو [illegible] دل [illegible]
پیرو [illegible] قاسم و یا [illegible]
[illegible] فرنگستان [illegible]
باد [illegible] پیام عاشق [illegible]
نطق عاشق [illegible] دریای [illegible]
بلا [illegible] بشد [illegible]
دلبستی [illegible] عشق [illegible]
در دماغ [illegible] زان [illegible]
جان [illegible]
[illegible] چند نوبهار دی

روز [illegible] دل [illegible]
کر [illegible] دل [illegible]
حلقه [illegible]
آمدم جان [illegible] عشرت [illegible]
آسیان [illegible]
کر [illegible]
حیرت [illegible] قاسم از [illegible]
تازه کردد [illegible]
چون شد [illegible]
کر [illegible]
در محیط عشق [illegible] جان [illegible]
کشت [illegible]
اسباب [illegible]

زلفت از دریای غم دل [illegible]
[illegible]
کعبه [illegible] جلوه وفا [illegible]
در کنی دو جو [illegible] پیروانه در
پیرو [illegible]
که [illegible] جان [illegible]
جان ودیوانه ام [illegible]
که [illegible]
عجب [illegible]
اکر [illegible]
[illegible]
[illegible] جوان وجی ارد

کرانکه

کر [illegible] خدا را
[illegible] الطاف [illegible]
فتنه [illegible]
[illegible] کیفیت [illegible]
[illegible]
کلک [illegible]
کند [illegible]
[illegible]
کند در [illegible]
یارت [illegible] دل [illegible]
کند در [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] او
[illegible] او
[illegible] او
[illegible] او
[illegible] او
[illegible] او
[illegible] او
[illegible] او
[illegible] او

[illegible] او
[illegible] او
[illegible] او
[illegible] او
[illegible] او
[illegible] او
[illegible] او
[illegible] او
[illegible] او
[illegible] او

پیچ بابیم از او دوریست در کوچه کاهی نبینند
زهی غیرتی که او به ناچاری ...
... معشوق عاشق ...
پایه قدر فرماید قد کشید نمای
جز خیال عشق زادی در دل معشوق ...
... از نقش قد صورت پاکی
قاسم از یک باده چون ... شکسته
از پیمانه ... سود کی

از خون گلی بود تازه نهال ... تو
پژمرده ... تو گل یا ... تو
در دست دل ... دیده ... تو
معشوق ... دیده ... تو

عاشق که ... یکرنگ دو ... بیم
از ذوق فراموش ... با ... تو

بعد از تو ... نگاه
پا ... چین باشد ... نگاه
... آید ...
... وصل آواز پای نگاه
زنظاره خلق ... بال
که ... آب باشد ... نگاه
پا ... معشوق ... بینی
که ... در دیده ... نگاه
او ... نگاه

بلبل ... بهار ...
که ... چون ...
... عشق ... خوبان ...
... تو ...
پا ... از ...
... پنهان ...
... عشق ...
... دل
... دیده ...
... تو ...
که ... جان ...

[illegible]

[illegible]

سر تو آن دل که پیوسته ز ابد [illegible]

بوالهوس پا داده دو حرف عاشقی خورده [illegible]

تو کل سیر بیا را بهر ذات گشته [illegible]

پیش تعظیم اجزای عالم را زده [illegible]

آستین بر بهر جا افشا [illegible]

کعبت قاسم پیش [illegible]

[illegible]

باز طوفانی میکند در سینه رندان معجز

سر نهاده جلوه چاک گریبان معجز

حسن دل آنجا [illegible]

کرده از پا [illegible]

پیشه طاقت گرد [illegible]

با خیال خط [illegible]

کفر ما در [illegible]

تا به [illegible]

جز به کعبت قاسم [illegible]

در جبین [illegible]

نه همین دل بر عشق بر در حلقه زده

دست بر پیر زده و دل بر در حلقه

عشق زنجیر به پای دل [illegible]

این دل چنگ [illegible] بر کوه کمر حلقه زده

غنچه خندید [illegible]

برق در خرمن ما [illegible] حلقه زده

چو در حلقه خورشید زلفی [illegible]

[illegible]

پیر [illegible]

[illegible]

رشته

دیده از دوری تو شد مرجع لعل یمنی
اشک [illegible] من [illegible]
تیر مژگان تو [illegible]
قدری از دل آهن شکنم پیکان را
دور باش نظر کس [illegible] نظر دیگر کرد
هم [illegible] چوب بعد [illegible]
دیده [illegible] بعد از [illegible]
قطره اشک [illegible] سلیمان شد
تا سیم از دیدن او دیده [illegible]
چشم حیرت زده [illegible]
[illegible] دل [illegible] از [illegible]
چشم [illegible]

لب [illegible] از [illegible] آسمان
[illegible] با [illegible] لطف [illegible]
تا [illegible] درّ تو معلوم [illegible]
دین و دنیا [illegible]
[illegible] تا [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] بهار [illegible] قائم [illegible]
[illegible] ذوب [illegible]
[illegible] از [illegible] مغیلان را
در پا [illegible] مژگان [illegible]
دل [illegible]
این [illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] نگاه [illegible]
[illegible] پیکان [illegible]
[illegible] دو [illegible]
[illegible] جب [illegible]
تو [illegible] ده [illegible] که [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] که [illegible] در این جهان [illegible]
[illegible] به [illegible]
[illegible] سخن [illegible]
[illegible] از [illegible]
جانکه دیده [illegible]

که شستم

[illegible] از [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] با [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] با [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
خار [illegible] تا سیم [illegible]

[illegible] که [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] بها [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] از [illegible]
گلستان [illegible]
[illegible] که در [illegible]
[illegible] دل [illegible]

با قاسم از [illegible]
[illegible] قدرت [illegible]
[illegible] نوای [illegible]
[illegible] دیده [illegible]
[illegible] که در [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]

[illegible]

پیش سگ کوه زجیج دغا چه خواهی
[illegible] ازین [illegible] چه خواهی
جز زعشق غزالی وصال یار چه خواهی
چو درد [illegible] ترا از دوا چه خواهی
[illegible] تو زیر سایهٔ بال هما چه خواهی
[illegible] چه خواهی

[illegible] ازین تنهای دور
[illegible] بکوی تو دیوانه [illegible]
[illegible] خدا چه خواهی
[illegible] که مراد دو کون حاصل
بحضرت [illegible] از خدا چه خواهی
رسیده [illegible] چه خواهی
[illegible] تر ازین بنا چه خواهی

در باغ بوی او [illegible]
[illegible] در فرق [illegible]
در وادی که [illegible]

[illegible] دریا [illegible] گوهر [illegible]
مانند باغ تصویر دائم [illegible]
[illegible]
بلبل [illegible] دهقان [illegible]
قاسم [illegible]
در گرد خاطر [illegible]

افکنده [illegible] وصال [illegible]

[illegible]

[illegible]

ای معلم [illegible]

[illegible]

پسر پرون

چنین که خواب بغفلت سر ترا
چو دیده باز کنی مهر در سر [illegible]
مقام دم زدن چرخ گل تنگ [illegible]
در آن نفس که تو در خانه [illegible]
برون ز خویش شدن کار [illegible]
درون جامه چنان [illegible]
بروز [illegible]
که گفت [illegible] که از جان تو [illegible]

درون محیط زمین [illegible]
عرق [illegible] آب که [illegible]
برون [illegible] گرفت از [illegible]
بجز [illegible] دگر [illegible]
از پرده [illegible]
[illegible] صد جا [illegible]
[illegible] جفا [illegible]
[illegible] دو [illegible] از غم تو [illegible]
جز از [illegible] آمده از [illegible]
[illegible] آمده [illegible]

بغل [illegible] آغوش [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] ورق [illegible]
تو [illegible]

دیوان صیدی

بسم الله الرحمن الرحیم

ای [illegible] از خرام تو تغیر حال لب
از جا در آمدند [illegible] نهال لب
آینه تا ز روی تو [illegible] وار آن تمام لال
طوطی [illegible] بیاد [illegible]
سوزند تا [illegible] تو باید [illegible]
پروانه [illegible]
ز موی آشیان [illegible]
بیکار [illegible]
[illegible]
[illegible]

از [illegible]
با [illegible] خواب [illegible]
تا تیر باده [illegible]
روزی که [illegible]
در روز [illegible]
جای [illegible]
روزی که [illegible]
صیدی که [illegible]

[illegible] دل [illegible]
قیمت [illegible]
گل [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
دولت [illegible]
عشق [illegible]
ای [illegible]
عید [illegible]
[illegible]
از صفای [illegible]
[illegible]
شهرت [illegible]
در لب [illegible]

[illegible]
حیف [illegible]
[illegible]

بویا مکو ز نیرنگ دست برد و یکتا نی
در کل قرار نیست چو شبنم گلاب را
از دو ... تو دیده آتقدر کریست
کز خشم چشمکان عدو ... خواب را
ره ... کرد ... سوی [illegible]
... جمود ... الطاف ... [illegible]
... [illegible]
کز ... [illegible]

از جور ... [illegible]
خاموشی ... [illegible]
... [illegible]
گل ... [illegible]

در کنج کاه او و دل خرم ... [illegible]
... سنه ... چه سرد ...
حسن ... را ... [illegible]
چون ... [illegible]
کز خشم ... [illegible]
... سیل راه ... [illegible]

دربن بهار ... [illegible]
... [illegible]

چند ... [illegible]
... آتش سوزان کنند ... را
خط ... [illegible]
که این ... [illegible]

زین مروت بسیار در ... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

احساح

یکی از جوان یار خویش [illegible]
شکفتا [illegible] صد [illegible] دل [illegible]

صبا هر گاه آرد آن نسیم دلنوازم را
پیر چه حقیقت [illegible] عشق مجازم را
ز ذوق وصل او چون گل [illegible]
بران پیراهن [illegible] جامه [illegible]
غرور حسن با [illegible] عاشق [illegible]
خدایا [illegible] بسیار کرد [illegible]
چه پیدا انصاف مردم بود [illegible] این جهان
که پنهان با دل صد چاک [illegible]

درین دیار [illegible] جهان [illegible]
فنا [illegible] از [illegible]
ما در حلقه اهل [illegible]
که پیچیده [illegible] دبستان [illegible]
پیاپی [illegible] و ترجمان
کمر [illegible] دبستان [illegible]

ز ذوق از [illegible] بیجون [illegible] داده
کل [illegible] که [illegible]
[illegible] زاد [illegible]
واجب [illegible] در [illegible]
بدراه [illegible] بسیار که مردان راه حق
تیغ [illegible] تنها [illegible]

پیدا اگر ز عالم افتاده [illegible]
بر پشت [illegible] افتاده
[illegible] دیر [illegible]
[illegible] چنین [illegible] داده

پیش عیب [illegible]
همه از دیده انصاف [illegible]
[illegible] از جانب [illegible]
نیست [illegible]
[illegible] نور نظر [illegible]
از [illegible]
[illegible] آتش دارد
[illegible] صورت [illegible]

چو [illegible] از [illegible]
بهار [illegible]
نمان [illegible] اغیار [illegible]
جدا از وصل [illegible] دل [illegible]
امید [illegible] گل [illegible]
[illegible] صدی
[illegible] راه [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
این جهان [illegible] نظر [illegible]
جهان [illegible]

صید [illegible] عالم [illegible]
از [illegible] جهان [illegible]

[illegible] فلک [illegible]
[illegible]
[illegible] خاطر [illegible]
جهان [illegible]
[illegible] دل [illegible]

[illegible] زندگی [illegible]
[illegible]

[illegible] عاشقان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

علاج از دولت [illegible]
دو دولت لطف نمایی غم نمایی [illegible]

ز فقر دور [illegible] نکرد حاجت ما
امید کو که [illegible] کند وحدت ما
ز آفتاب جمال تو فیض [illegible]
[illegible] است از آن [illegible] و بهار [illegible]
[illegible]
اگر [illegible]
جلا [illegible]
ترا بهانه [illegible]
[illegible]
که [illegible] دولت ما

[illegible] کرده دگر [illegible] تیز جنگ ترا
که بر [illegible] غم [illegible] دیگ ترا
ز [illegible] دل دیوانه [illegible]
[illegible] داده [illegible]
ترا [illegible] حیات [illegible] در [illegible]
نهاده [illegible]
ز خوار کردن [illegible]
با [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
که [illegible] رنگ ترا

[illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] که طالع فیروز [illegible]
[illegible] آه [illegible] مظلوم
[illegible] نشان [illegible]
ز [illegible] در [illegible]
جز اینکه عقده دل [illegible]

[illegible] آن [illegible] که [illegible] از دولت
چو [illegible] مرد [illegible]
[illegible]
[illegible] غنچه [illegible]
درین زمانه که کوتاه [illegible] دراز
[illegible] توان داد [illegible]

[illegible] زود
پا [illegible] از [illegible]
[illegible] بهار [illegible]

[illegible] دل [illegible] فراخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible]
دام [illegible]

[illegible]
از [illegible]
از دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حاجت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صاحب [illegible]

بگویم پیر فرزانه الفقه گفتا
[illegible] شکسته دل [illegible]
با میدی [illegible] کوه کردم
بر گمان [illegible] کرده و [illegible]
شستاباان باز از [illegible]
که از آب عرق [illegible]
چو رنگ آمیز [illegible] پرده جاه [illegible]
معما بر معما [illegible]
حریف کرم [illegible]
ز عیشی یا بحو [illegible] آورده ام
دلم از [illegible]
ببینید [illegible]

یا ربی [illegible] ز خلق [illegible] دل [illegible]
شبنم [illegible] بی [illegible] گل پیدا [illegible]
رخ ظاهر [illegible] آیینه [illegible]
عکس [illegible] این محض نادر [illegible]
[illegible] از [illegible] ضمیر وضع روزگار ما
کرد رود از [illegible]
از [illegible]
ز [illegible]
در پرده [illegible]
بر [illegible]
[illegible]
در پرده [illegible] اضطراب ما

ام زنده کرده تو و هم کشته توام
ما سایه توایم تو آفتاب ما
چون قطره [illegible]
پیچ و [illegible] در ره [illegible] ما
الکار [illegible] دل [illegible]
مردم [illegible] تو بیننده خواب ما
از ما عرق [illegible]
با آفتاب [illegible] گلاب ما
از فلک دور کار [illegible]
گر [illegible] آب
صیدی [illegible]
در [illegible] اضطراب ما

از [illegible] نامه علم را
[illegible]
[illegible] بدل
آن [illegible] عالم را
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فراق
اقبال [illegible]
[illegible] العبد [illegible]
[illegible] را
از [illegible] بیلام را

[illegible]
[illegible]
صد [illegible]
[illegible]
[illegible]
دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
آه از [illegible] محبت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جان بنز یکدل از نگاه دریا
جستجو گمان کمند کمین بیت
عمر بحیرت زلب یکدزا [illegible]
هر که ز منم نگاه باز پسین بیت
با تغافل از غنچه شکوفه [illegible]
ترک محبت که کار [illegible]

نگاه [illegible] که [illegible] ز آفتاب [illegible]
ز آب [illegible] که در دیده [illegible]
[illegible] که رنگ و بوی گل از [illegible]
افتاده ایم ز بحران خدا نگهدارد
[illegible] که از [illegible]

[illegible] از خاطر [illegible]
[illegible] از گریه [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible] گل [illegible]
[illegible]
صید [illegible] از کوه [illegible]
[illegible]

[illegible] که [illegible]
[illegible] بنا [illegible] شب
دو [illegible] از خاطر [illegible]
[illegible] بال هما [illegible]
صید [illegible] امروز [illegible]
[illegible]

[illegible]

چیان ز رنگ کباب تو راه [illegible]
[illegible] کباب [illegible]
[illegible]
[illegible] پرورده دامان [illegible]

[illegible]

چو جان و دل [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

صید [illegible]
این کمان [illegible]

[illegible]

چه سرا امروز نو وصل و جمال
چهره از طاهر و حید بیت

بر آنکه عشق ازان است نفس بیک نفست
که هم ز مهر گل هم ز بستر است
بریده منظران صباح وصل ترا
سپهر بود و ز بر پا شدن
تو بخت بر دو روز زمانه دل
که دهر با همه از راست و روی
درین زمانه کسی را ز عمر
دل از دو سنگ
به پیر مرد ذات خوش ازان
ستاره بود که با آفتاب

اگر که مهر کند عالم
آنکه بود سر حسن
بیک سر
بستون ازلاله گل
هر که
صید بیچاره
چو ز نرگس چشم تو در صید دل
بخش مژه
که ادهم از کوه
زشاخ برگ
بکو بیت
بهشت نگاه امتحان

بجا شود دل ما با تو آشنا
که غنچه خیال تو هم
ادب بکه
بحجل تو
بروز حشر
بر که زود
پا دیده
که در
بجفا بر دم هر زمان وفا
که از چراغ
ای آنکه کرده دیگر

صحرای که ای ملک تعلق است

صحرا

ما از نگاه [illegible]
[illegible] یکی [illegible]
صید [illegible] که [illegible]
یار ما [illegible]

ما را به برگ سبزی [illegible] یاد میکند
آن گل [illegible]
صیاد [illegible]
[illegible] تازه [illegible]
[illegible] میکند
هر جا [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

هر [illegible] وصال [illegible]
[illegible] دل [illegible] یاد میکند

این [illegible]
طمع آتش [illegible]
[illegible]
صید [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] کرم [illegible]
دل [illegible] نظر کردن [illegible]
[illegible]
دلم [illegible]
[illegible]
که بلبل [illegible] پروانه [illegible]
[illegible]
[illegible] حاجت [illegible]

[illegible]
[illegible] بلبل
[illegible] گل [illegible]
[illegible] خاطر [illegible]

[illegible]

چلیپای دل [illegible] آید [illegible] گوید
جرم در عشق [illegible]
نفس [illegible] که از [illegible]
لب [illegible]
رنگ [illegible]
[illegible]

جان [illegible] غنچه [illegible]
دل زخم [illegible]
در [illegible] جان [illegible]
زبان [illegible]
[illegible] دل [illegible]
دامان [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

بهر و عشق تو باید که بهر استخوان [illegible]
فرو دوا بتر این راه پایان [illegible]
چو بر سر [illegible] تیر میر و دوا زخم [illegible]
[illegible] دوره اندر [illegible]
[illegible] درین [illegible] نوازد [illegible]
[illegible] کلام [illegible] آواز [illegible]
صید [illegible] چشم [illegible]
این خیالیست که از خاطر [illegible]

[illegible] عاشق [illegible]
[illegible] ذوق [illegible] جانان
[illegible]
قطره باران [illegible] گوهر [illegible]

مراد قهوه بودن دو نیز از هم [illegible]
کجا آنجا میهمان [illegible] پیر ایمان [illegible]
درون سینه از آن سنگ همچنان [illegible]
دلم [illegible] دیده تر [illegible] کرده [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
که تا چشم و دل عاشق جوان [illegible]
تا صید [illegible] دل همین [illegible]
گل خورشید تا آرایش [illegible]

دل را ز جلوه خلق بر بار رسید
این لطف [illegible]
[illegible] زینهار [illegible]
تیغ [illegible] رسید

صید [illegible] دولت [illegible]
مار از زبان زیبایه بال [illegible]

جوانه دولت بکار نیاید
از این به اگر روز کار نیاید
درین فضل گل [illegible] داری [illegible]
مباد که دیگر [illegible] نیاید
برابر [illegible]
که از تیغ [illegible] قبضه کار نیاید
جو کیفیت از باده میخواره را
که هر پیاله لاله زار ساده
[illegible] که [illegible]
جراو [illegible] کامل عیاری ساده

ز وصل [illegible] وصل [illegible]
[illegible] از دل [illegible]
خیال [illegible]
بخاطر [illegible]
لطیف [illegible]
ز چشم [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
زمانه را فلک [illegible]
جان بعشق تو [illegible]

[illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
روز عید [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ای دو [illegible] فراق [illegible]

بهجران تو درهجر تو ... از نسیم باد
در عشق ما صورت دیوار فنا کرد
در کشتی ... هجر تو ام ...
دامان خیال تو دل از ... [illegible]

آنها که داغ عشق تو بر دل نهاده اند
از ... [illegible]
... در ... هوای تو ...
در ... از کشتی دل ...
از ... [illegible]
کیفیت ... گل نهاده اند
پی تاب در هوای تو ...
در ... [illegible]

صید ... ز کردستی ...
در ... [illegible]
آنجا که ... [illegible]
جا دارد ... ز تجلی ...
او ... [illegible]
خط ... [illegible]
صید ... مهر ... از دل ...
کز عکس ... آینه ... [illegible]
بر ... ز دل ... خاطر ...
گرفتار ... [illegible]

ز ... مهر ... [illegible]
فلک ... [illegible]
بدون ... [illegible]
بر ... [illegible]
هر صبح که وصف ... [illegible]
... آسمان آمد ... [illegible]
... [illegible]
هر چه ... از خاطر ... [illegible]
تا ... [illegible]
در ... [illegible]
تا ... [illegible]
... [illegible]

... خیال تو ... از نظر
... [illegible]
... [illegible]
تا ... آب ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
بهار ... [illegible]
عجب ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
فروغ ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
نگاه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

ما را به تیغ غمزه زد و نخورد [illegible]

یا غرقه تا فرق [illegible]

[illegible]

ترتیب جهان به ستم از نو [illegible]

[illegible]

بجز پیر که تیغ [illegible]

[illegible]

فراق تو از دیده ام [illegible]

[illegible] که در غم نغلطیده

عجب پیر گران بها آن صیدی

[illegible] گنجینه [illegible]

[illegible]

استغاثت [illegible] صیدی [illegible]
هر دم ز احوال ما [illegible] از [illegible]

پا که چیدن [illegible] بهار [illegible]
پیوسته غنچه پا و لب [illegible]
به روزگار فراق تو [illegible] نگاه [illegible]
زبس در آینه دیده ما [illegible]
دل از غبار خط [illegible] چشم [illegible]
ز تربیت چشم [illegible] حجاب [illegible]
مرو ز راه [illegible]
نگاه [illegible]
ز صید [illegible]
بکو [illegible] صفا [illegible]

پیش ازان [illegible]
طرح کوی [illegible] صفای [illegible]
از برون [illegible] تازه [illegible]
باده عشق [illegible]
صید [illegible]
[illegible] در عهد بهار [illegible]

به همین [illegible] آینه [illegible]
دیده [illegible]
در گلستان [illegible]
غنچه از منقار بلبل [illegible]
در طریق عشق [illegible]
با تو [illegible]

عجب [illegible] از صید [illegible] دیگر [illegible]
که عاشق [illegible]
[illegible] از [illegible] قاصد [illegible]
[illegible] شوق [illegible]
پر [illegible] عاشق [illegible]
که از [illegible] کار صید [illegible]
[illegible]
[illegible]

هر که در [illegible]
دانه [illegible] در خاک [illegible]
[illegible] از فیض [illegible]
[illegible] کوچه [illegible]

که درس

که در [illegible] قفس [illegible] صیدی
ناله [illegible] قفس [illegible]

[illegible] آمد
چین [illegible] دل [illegible]
عقده [illegible]
[illegible] صید [illegible]
طرح الفت [illegible]
[illegible] جسم [illegible]
[illegible] گلستان [illegible]
دعا [illegible]
سرو [illegible]
صید [illegible]
رخنه در قلعه [illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible] شب [illegible]
[illegible] صید [illegible]
[illegible] اعتبار [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] راه [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] نگاه ندارد
[illegible] ره [illegible] ندارد
[illegible] راه [illegible]
[illegible] پناه ندارد
[illegible] پیاله [illegible]
از ذره [illegible] نگاه ندارد
[illegible] میان [illegible]
[illegible] تفاوت [illegible] نگاه ندارد
عاشق [illegible] زوال [illegible]
[illegible] ندارد
[illegible]
[illegible] جلوه گاه ندارد
[illegible]

آفتاب از پشت [illegible] آورند
[illegible] از جلوه‌ات داغ [illegible]
در گلستان جهان [illegible]
غنچه‌ها [illegible]
تا دلم را از [illegible]
شوق [illegible] پیمانه [illegible]
[illegible] محبت پاره [illegible]
مهر او [illegible]

صفا [illegible] معنی از [illegible] می‌گردد
که این [illegible] خلوت [illegible]
شو از صید [illegible]
چو موج آب [illegible] می‌گردد

[illegible] پرده [illegible]
[illegible] آنکه از [illegible]
هوا [illegible]
در ره هر قطره باران [illegible]

پیر [illegible] مطلع [illegible] کرده اند
[illegible] ساغر [illegible] کرده اند
آنکه [illegible] داده اند بعالم [illegible]
غواص [illegible] گوهر نایاب کرده اند
جایی که زان صفا [illegible]
گوهر [illegible] سیماب کرده اند
آورده اند [illegible]
اینجا [illegible] حکایت اینجا [illegible]

آنانکه بزم باده [illegible]
پیر [illegible] از شب مهتاب کرده اند
از [illegible] توصیف [illegible]
آنانکه شعله را [illegible] آب کرده اند

جگر [illegible] یار را [illegible]
[illegible] دارد
چو شعله بال برآرد [illegible]
[illegible] اگر خار زیر پا دارد
[illegible] نرگس [illegible] بوستان
که بو [illegible] اینجا را
دلم بعشق تو [illegible] اضطراب [illegible]
که دام برکند مرغ [illegible] دارد

چو صید [illegible]

چو صید [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] اگر خضر [illegible]
در لباس [illegible]
[illegible]
آنکه [illegible]
صید [illegible]

دارم [illegible]
[illegible] نگاه [illegible]
[illegible]
عمر جانان که [illegible]

[illegible]

[illegible]

دارم [illegible] ساز [illegible]

صیدی [illegible] توزیسیم [illegible]
طوفان بجای شعله کند زین [illegible]

هرجا که [illegible] به پستان [illegible]
زیبا [illegible] چینی تو و دل غریب
در کلبه [illegible]
[illegible] الکعبان
پروانه [illegible] چراغ [illegible] غریب
[illegible] غریب
[illegible] بعد لغریب
[illegible] ادب چه زبان [illegible]
بگذار [illegible] تو بعد [illegible]
صیدی اگر [illegible]
جای [illegible]

[illegible] خود کسی [illegible]
رفیق اگر [illegible] دولت [illegible]
[illegible] از لطف کردن [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
تو نیز [illegible] خود را [illegible]
[illegible] مکافات [illegible]
[illegible] غنی [illegible]

[illegible] که زود [illegible]
دل [illegible] نذار [illegible]
از ظلمت فراق تو [illegible]
[illegible] آب زندگی [illegible]

[illegible] عالم
[illegible] کرده ام [illegible] تو [illegible] عمر
[illegible] کار [illegible]
در خواب بوده ایم [illegible] عمر
صیدی [illegible]
[illegible] تو [illegible] عمر

[illegible] خفتگاه [illegible]
چشم [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] زخلق
[illegible] آشنایی [illegible]
[illegible] از [illegible]
در وصل [illegible]

قطع

قطع حیات [illegible] منزل [illegible]
هر روز [illegible]
[illegible] به [illegible]
[illegible]
[illegible] گرد لیل [illegible]

[illegible] خانه [illegible]
[illegible]
خانه [illegible]
جلوه [illegible] دل [illegible]
[illegible]

[illegible] خوش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صیدی [illegible]

[illegible]

بیت ... [illegible]

[illegible]

باز چشم کافر نیم خوابی از مژگان
[illegible] زلف [illegible] مجنون

ای تو آن [illegible] لطف [illegible]
سر تو [illegible] ذره جسم آسمان

اگر [illegible] شد [illegible]
دایم [illegible] گلستان جهان

[illegible] وصل او [illegible] خاطر
[illegible] آرزو [illegible] پریشان

[illegible] [illegible] گریبان
صد [illegible] کشته [illegible]

دران محفل [illegible]
[illegible]

بود [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] کو [illegible]
مزاج عشق [illegible]
[illegible]

در فراقت دیده [illegible]
[illegible] گریبان [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] آرزو [illegible]
جرات [illegible]
این جوانان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] پیاله

حیرت [illegible]
جسم [illegible] پروانه [illegible]

از فیض [illegible]
آمد [illegible]
از نظر [illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible] دیده [illegible]

در [illegible]
از [illegible]
[illegible]

صد

صد [illegible] ز کف رفت [illegible]
در کاروان [illegible] عشق [illegible]

[illegible] از [illegible] باغ [illegible]
[illegible]

باغ عشق [illegible]
[illegible] گل [illegible]
[illegible] طالع [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible] توصیف [illegible]
[illegible] تعلق [illegible]

[illegible] جهان [illegible]
[illegible] باغ [illegible]
[illegible]
[illegible] گل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیده [illegible]

[illegible] وصل [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]
دیده [illegible] خواب [illegible]
[illegible] دیده [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

چمن را ... [illegible]

چو معشوق ... [illegible]

حال حیرت زده ... [illegible]

چشم نرگس ... [illegible]

دود آه ... از دل ... [illegible]

پایه بالا ... [illegible]

[illegible]

بی نگه دار تو چو صنم [illegible] رسانم
کجا انتظار دیدار او [illegible]
[illegible]
کر ز دیت در دل آیینه [illegible]

این جهان [illegible] جنون [illegible]
نرگس را [illegible] لذات [illegible]
[illegible] آن چمن [illegible]
عکس را در [illegible]
شرح حال ما ز عنوان [illegible]
پیش او [illegible]
هیچ جا [illegible]
در [illegible] زینهار [illegible]

[illegible] از کوی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعد [illegible] نگاه تو
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ما از جمال [illegible]
در پیچ [illegible] نگاه تو
نرگس [illegible]
تا دیده با [illegible]
صید [illegible] آل عبا [illegible]
[illegible]

بعد مرگ اقبال و حرمان در [illegible]
[illegible]
در بیان ناله [illegible]
ذوق جدا [illegible]
هر که در خاطر خیال [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در بوستان [illegible]
[illegible]
از ابروان [illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible]

[illegible]
در جلوه گاه [illegible]
صید [illegible]
[illegible]

ای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باوراق دل پیساده کی اکنون
[illegible] تا مه کمیساده
[illegible] زلف [illegible] کرده
[illegible] ایجا

ما که باسم [illegible]
بعد از [illegible]
[illegible]
[illegible] ما [illegible]
باس [illegible]
[illegible] دو [illegible]
[illegible]
[illegible]

وجه آورد [illegible] صبحی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یاد او چو گل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] سپس [illegible] زبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در غمش بود هم از دیده [illegible] که [illegible]
همین رنگ قبا که تو در بر داری
موج طوفان بلا دیده چنین [illegible] نیست
بازم [illegible] کان [illegible] از غم [illegible]
این بلا گر ز [illegible] عاشق [illegible]
[illegible] ز [illegible] دو دیده [illegible]

پی [illegible] توان [illegible]
کف [illegible] پیروزه [illegible]
باد و دامن [illegible]
چنین [illegible] گلستان [illegible]
غنچه در کار [illegible]
خون [illegible] از [illegible]
[illegible] تو جانانه [illegible]
[illegible] با تو [illegible] جان [illegible]

[illegible] بسیار کرد [illegible]
[illegible] که با [illegible]
عجب [illegible] کلاه تو در کجی
ترسم از صد [illegible] دو دیده [illegible]
[illegible] او چو [illegible]
خاک [illegible] دیده [illegible]
هر که [illegible] بکار [illegible]
هیچ کس [illegible] دو [illegible]

احتیاج از چه به تعلیم [illegible] کردی
تو که مجموعه خوبی همه از بر داری
با وجود [illegible] خط [illegible]
در صف دلبران اقبال [illegible] داری

از پی سیر باغ [illegible] دل [illegible] کند
با [illegible] منتظر [illegible] تماشا که [illegible]
شاخ گل [illegible] بهر طرف [illegible] کرده
ترسم [illegible] دراز دستی [illegible]
صید [illegible] شاخ دولت [illegible]
[illegible] از در [illegible]

صبح در کوی تو از جامه [illegible]
آفتاب از مژه [illegible]
[illegible] نجات از [illegible]
دو [illegible] نظاره [illegible]

ما بر نشان

مستم ز ... سوز عشق   گویا که ... داغ ... نبود

... پرده پنهان میکند

... پنهان میکند




مجلس شورای اسلامی
۱۳۰۲ هجری شمسی